

التقاط فرهنگ خرده بورژوازی و بوروکراسی استالینیستی

## «اتحاد مقدس»

### ضدانقلابیون استالینیست در لباس انقلابی

این مقاله نه در دفاع و پشتیبانی و نه در تقابل یا انتقاد از نوشته‌ی رفیق تراب ثالث است و در دفاع از مواضع او نیست. این کمسیون به طور مستقل عمل کرده و هدفش پرده‌برداری از ماهیت کسانی است که به ظاهر در دفاع از مبارزات انقلابی و سوسیالیستی، در تضاد با رژیم سرمایه‌داری ایران قرار دارند، اما در حقیقت و در عمل مشاهده می‌کنیم که آن‌ها هیچ چیز جز عناصر استالینیستی جریاناتی نیستند که در شرایط پُر التهاب و بحرانی امروز ایران می‌خواهند از آب گل آلود ماهی بگیرند.

در اطلاعیه‌ی شماره ۱۰ «کمسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری»، ما از عده‌ای نام بردیم که در برخورد با یک کامنت از طرف رفیق تراب ثالث از هیچ وقاحتی کوتاهی نکرده بودند و زمانی که رفقای ما به دخالتگری پرداخته و جواب آن‌ها را دادند، از برخی صفحات فیسبوکی حذف و بلوکه شدند. در این مقاله با آوردن عین مطالب، خوانندگان ملاحظه خواهند کرد که اصل جریان چه بوده است.

<http://www.nashr.de/۲/komsion/et۱۰.pdf>

ناگفته نماند که کسانی را که ما در اطلاعیه نام برده ایم، تنها کسانی نیستند که به نحوی عامدانه و پس زننده به کامنت رفیق تراب ثالث برخورد کرده اند. رفقای ما در این کمیسیون به آن جمع از این افراد برخورد می کنند که سر نخ اشان به جریانات معلوم الحالی همچون «حزب چپ» (حزب توده/اکثریت) و «کمیته عمل سازمانده کارگری»، یعنی دارودسته مازیار رازی و آرام نوبخت برمی گردد. بقیه، عناصر پراکنده و مضمحل کل طیف فدائیان، حزب رنجبران، توفان و... هستند که ۴۰ سال است در حالت نوستالژیک (آه و افسوس کشیدن) بسر برده و شرایط سیاسی-اجتماعی ایران را از میان شیشه های عینک ۵۰ سال پیش می بینند و یا افراد سرگردان و فرصت طلبند.

موضوع مورد نظر ما از آنجا شروع شد که رفیق تراب ثالث در صفحه حسن مرتضوی نوشت:

«حسن عزیز Welcome back. و سپاس از این تحلیل. امیدوارم در روزهای آینده شما و سایر دوستان داخل کشور بتوانید تحلیل های میسوط تری نیز تهیه کنید. از اپوزیسیون خارج همان طور که خودتان هم می دانید جز دود سوزاندن دلارها بخاری بلند نمیشود تا چه برسد به گزارش و تحلیل. اما چند نکته هم اینجا یعنی در خارج به نظر می رسند که باید گفته شوند و توسط رفقای داخل در بحث سنجیده شوند. اول اینکه با اطلاعات موجود این طور نیز می توان نتیجه گرفت که محرک اصلی ماجرا خود دستگاه حاکم بوده است. به اصطلاح توفانی را دامن زدند که برای سونامی بزرگی که در راه بود آماده باشند. برخی از کارشناسان امنیتی فرانسوی، انگلیسی (و حتی ایرانی) هم به شکلی همین نظر را گفته اند. رژیم آخوندی نمی تواند از نقشه ای که محور آمریکا، اسرائیل و عربستان سعودی برای زمستان شیعی در منطقه کشیده است بی خبر باشد. عملکرد آن را هم اکنون در عراق و لبنان هم دیده اند. بنابراین خود دستگاه قبل از آماده شدن این نقشه برای اجرا در ایران شورشی را کلید زد که هم دشمن را

زودتر از موعد به صحنه بکشد و هم دستگاه سرکوب را امتحان کند. در هر حال نمی توان تصور کرد که رژیم از توطئه ای که برایش چیده اند بی خبر بوده باشد و به ناگهان بعد از چندین سال تلاش ناموفق در اجرای طرح افزایش قیمت بنزین درست وسط چنین اوضاعی این طرح را عملی سازد. کاملاً واضح بود که چنین واکنشی را به دنبال خواهد داشت. نخست این طور به نظر می رسید که این کار ترفند دارودسته روحانی بود برای جا انداختن ضرورت مذاکره با آمریکا. برخی نمایندگان مجلس جناح مخالف هم همین تصور را داشتند. اما حمایت خامنه ای نشان داد که رئیس دستگاه همگی در این کار دست داشته اند و برای فاش نشدن نقشه حتی خودی ها را بی خبر نگه داشته بودند. واقعیت این است که بدون ماه ها نقشه و امتحان قبلی به این راحتی نمی توانستند اینترنت را در عرض دو روز قطع کنند. نکته دوم اما واکنش نیروهای به اصطلاح چپ بود. اصل فاجعه اینجاست. در واقع این چند روزه اثبات کرد که بسیاری از این جریانات هر چند که واقعا نیرویی نیستند و پایگاهی ندارند اما در عمل پوششی چپی برای نقشه های احتمالی و بعدی تغییر رژیم خواهند شد. فرمان های هیجان زده بگیرید و ببندید و بزنید از همه طرف گسیل شد، اما نه هیچ کدام به وجود چنین توطئه ای اشاره کردند و نه اندرز و نصیحتی برای توده ها داشتند که چگونه صفوف خود را از این توطئه گران جدا کنند. نخست خشونت ها و آتش زدن ها به حساب رادیکالیزم جنبش و خشم به حق توده ها گذاشته می شد و پس از چند روز همان ها نوشتند که همه این خشونت ها کار خود رژیم بوده است! نادیده گرفتن توطئه هایی که واقعا در راه است در واقع و در عمل صرفاً وسیله ای است برای توجیه همکاری و همدستی با جنایتکاران محور امپریالیزم آمریکا و شرکا در منطقه. مهمترین درسی که باید گرفت این است که وضعیت نیروهای مترقی ما بسیار اسفناک تر از سال ۵۷ است و مهمترین بحثی که باید دامن زد مسئله اقداماتی است که باید برای مقابله با این وضعیت کرد.»

این کامنت موجب شد تا این افراد در صفحات خود و همدیگر مشغول به پست و کامنت گذاشتن شده و هر آنچه که لیاقت خود و مشی سیاسی اشان بود به رفیق تراب نسبت دهند. برای نمونه در صفحه ی خود حسن مرتضوی، عده ای با گذاشتن کامنت های توهین آمیز به رفیق تراب ثالث پاسخ می دهند. از این رو، رفیق ما بهروز رضوانی مجبور می شود تا در پاسخ به فردی به نام

«فرج سرکوهی» در بیاید. اما به محض اینکه رفیق رضوانی پاسخ می‌دهد، حسن مرتضوی که تا آن موقع هرگز به این کامنت های توهین آمیز نسبت به رفیق تراب ثالث در صفحه اش جواب نداده، خطاب به رفیق رضوانی می‌گوید: «همه حرفشان را زدند. تو هم تمجیدگویی ات را کردی و طرفدار ضربه‌ی مهلک ( اشاره به بحث های رفیق تراب طبق سال های گذشته) بوده‌ای. دیگر این بحث را می‌بندیم.» و بعد از آن رفیق بهروز رضوانی از طرف حسن مرتضوی بلوکه می‌شود.

**از طرف دیگر، کوروش سلحشور در صفحه‌اش این پست را در رابطه با کامنت رفیق تراب گذاشت:**

«تراب ثالث و یاسمین میظر تکلیفشان را با جنبش کارگری و کمونیستی روشن کرده اند. آن‌ها به صف محور مقاومت با رهبری سپاه قدس تعلق دارند و این تعلقشان را علناً اعلام کرده‌اند. پیروانشان هنوز در سکوت تلاش می‌کنند بروی این کثافتکاری خاک بریزند. جریان منشعبشان هم سال هاست که از کارگران ایران می‌خواهد در اول ماه مه به تظاهرات خانه کارگر فاشیستی بروند و آن را انقلابی!! کنند. پیروان آن‌ها هم سکوت کردند. پشت این سکوت‌ها منافع طبقاتی نهفته است. این منافع بورژوازی امپریالیستی ایران است که از دهان تراب ثالث و یاسمین میظر بیان می‌شود و از جانب پیروانشان تحمل می‌گردد. افشای این همدستان بورژوازی وظیفه‌ی هر انقلابی کمونیستی است.»

**در جواب او رفیق یاشار آذری این طور نوشت:**

«جناب کوروش سلحشور عزیز قبل از هر چیزی شما با اشاره به تراب ثالث و یاسمین میظر سخن گفته اید و وقتی از شما دلایل این حرف هایی که می‌زنید پرسیده می‌شود، شما تکستی از طرف تراب ثالث می‌آورید که به حسن نامی نوشته شده است، اولاً نقش یاسمین میظر در این میان چیست؟ دوماً در این تکست چیزی برای اثبات تهمت و افتراهای شما موجود نیست، سوماً شما اگر با طناب لمپنی مثل حسن معارفی پور به چنین کاری دست می‌زنید بدانید که فقط خودتان را مثل معارفی پور بدنام خواهید کرد. چهارم اگر در این تکست، شما

از این ناراحت شدید که «واکنش نیروهای به اصطلاح چپ بود. اصل فاجعه اینجاست. در واقع این چند روزه اثبات کرد که بسیاری از این جریانات هر چند که واقعا نیرویی نیستند و پایگاهی ندارند اما در عمل پوششی چپی برای نقشه‌های احتمالی و بعدی تغییر رژیم خواهند شد. فرمان‌های هیجان زده بگیرد و ببندید و بزنید از همه طرف گسیل شد، اما نه هیچ کدام به وجود چنین توطئه‌ای اشاره کردند و نه اندرز و نصیحتی برای توده‌ها داشتند که چگونه صفوف خود را از این توطئه‌گران جدا کنند.» تراب گفته، این بخشی از واقعیتی است که به دلیل نفوذ توده‌ای‌ها و اکثریتی‌ها در تمام این گروه‌های سیاسی است و همه‌اشان اخته شده‌اند و مبارزه با سرمایه داری یک نوع سرگرمی برایشان شده است. زیرا دید استالینستی و استفاده از راه و روش استالینستی فقط می‌تواند مبارزات کارگران را به کجراه ببرد. زیرا فاقد یک برنامه و استراتژی انقلابی هستند.

و در آخر هم اشاره بکنم که شما یا شناخت از تراب ثالث ندارید که بعید می‌دانم، زیرا یکی از بهترین تئوریسین‌های انقلابی ایران و در سطح بین‌المللی می‌باشد. و یا اینکه فکر کنم شما آلت دست شخصی و یا گروهی شده‌اید و یا شما دید ایدئولوژیک (مذهبی) دارید و یا ممکن است در واقعیت، شما با نظرات تراب ثالث مخالفید و فکر کرده‌اید که خیلی چیز مهمی پیدا کرده‌اید و حالا موقع‌اش است که او را بی‌آبرو بکنید ولی این را باید بدانید که با ایراد گرفتن، کسی را نمی‌شود بی‌آبرو کرد و می‌تواند به عکس خودش بدل شود. با گفتن اینکه من انقلابی‌ام و یا من طرفدار حکومت شوراهای هستم و... (یادآور شوم که در سازمان اکثریت، فراکسیون کمونیستی نیز هست که طرفدار انقلاب سوسیالیستی است) یعنی این‌ها نشان‌دهنده‌ی این نیست که من یا شما انقلابی‌ایم. این عمل انسان است که نشان‌دهنده‌ی این است که من و یا شما کجا ایستاده‌ایم، و در آخر در آن پایین‌ها دیدم که شما نوار ویدئویی حسن معارفی‌پور را هم گذاشته‌اید. این را متذکر شوم که اگر شما لمپنی مثل حسن معارفی‌پور را انقلابی بدانید، مطمئناً شخصی مثل تراب ثالث (یا بنده) را ضدانقلابی و... می‌دانید. این را هم بدانید که کمونیست‌ها/سوسیالیست‌های انقلابی در لفافه صحبت نمی‌کنند بلکه خیلی رک و راست و پوست‌کنده صحبت می‌کنند. شما در این نوشته فقط یک مشت تهمت و افترا به کسی زده‌اید که تا به امروز چنین برجسبی به او نمی‌خورد و شما برای بی‌آبرو نکردن خودتان در اینجا باید از شخص تراب ثالث معذرت‌خواهی بکنید و دلیل واقعی اینکه چه چیزی باعث این شده که شما به چنین کاری دست بزنید را توضیح بدهید. در غیر این

صورت این کار شما به عنوان یک کار ضدانقلابی جزو متد و روش های استالینیستی محسوب خواهد شد.

هر کسی به تراب ثالث برچسب بزند مطمئناً خودش را بی آبرو خواهد کرد.  
لینگ آخرین سخنرانی تراب ثالث در اتاق جمع قدم اول»

<https://www.youtube.com/watch?v=Kc1wI^WgJPY>

### **کوروش سلحشور در جواب یاشار آذری می نویسد:**

#### KorushSalahshoor

«جناب آقای آذری، بحث کردن با شما آب در هاون کوبیدن است چرا که بحثان اولاً بر مبنای تئوری توطئه‌ی جمهوری اسلامی و حدس و گمان‌های شماسنت و دوم اینکه متن شما بیش از هر چیزی یک بحث امنیتی بر پایه‌ی طناب حسن معارفی پور است برای مثلاً ترساندن من یا دیگران که مبدا با بچه بدا همبازی شویم. بحث کن آقا. شما حتماً کامنت تراب را زیر بحث حسن مرتضوی خوانده اید و خودتان هم قبول دارید که آمدن مردم در اعتراض به گرانی بنزین به خیابان توطئه‌ی حکومت اسلامی بوده است.»

### **رفیق بهروز رضوانی نیز این کامنت را گذاشت:**

#### KorushSalahshoorBehrouz Rezvani

«اگر ماه آپریل می بود، می گفتم جوک ماه آپریل! آیا واقعا می فهمی چه در باره رفیق تراب ثالث نوشتی؟ رفیق تراب ثالث یکی از صاحب نظران با سابقه‌ایست که امروز و دیروز او شفاف است که همواره استقلال خویش را حفظ کرده است. آموزش‌های مارکسیستی و فعالان سیاسی ست!..»

آنچه آورده‌ای، یک کامنت از رفیق تراب است زیر پست حسن مرتضوی. شاید نکته‌ی در آن نهفته است؟ از رفیق تراب پپرس، منظورش چیست؟ تا بحال دونمایگان بسیاری سعی در تخریب رفیق تراب داشته (باند مازیار رازی، آرام نوبخت، علی فولادی و...) و دست از پا درازتر و شرمنده بازگشته اند. من شاهد زنده بسیاری از کلاشی‌ها و حقه بازی‌ها افراد معلوم الحال ضد رفیق تراب بوده ام و شهادت داده ام و می دهم.»

## داوود شمسایی سپس به جمع پیوسته و می گوید:

### [DavoudChamsai](#)

«کورش جان این دوتن سالهاست که در همین خطی که گفתי هستند. یاسمن یک زمان خودش را در کمیته خارج از کشور سازمان اقلیت جازده بود و نقشی جز خرابکاری و به هرز بردن انرژی هواداران و ایجاد اختلاف بین آنها بازی نمی کرد. من خودم چند بار با او درگیری داشتم. نشریه جهان نشریه هواداران سازمان را هم را هم باتفاق صادق صبا تبدیل کرده بودند به نشریه تروتسکیستها. بعد از آخرین انشعاب سازمان هم در سال شصت و شش با بهرام زهری رفت و بعدا جدا شد. و الان هم که از مفسرین آیت الله بی بی سی است. و تفسیر هایش مثل برادر فرخ و برادر مسعود بهنود است. تراب ثالث با احمد پوری و عده ای دیگری سالها کمیته ضد جنگ درست کرده بودند که یک دفعه در پالتاک خودش اقرار کرد که توده ای حرکت آنان را هایجک کردند. یعنی به گروگان گرفتند. تنها بحثی هم که بلدست بحث مجلس موسسان است که متعلق به تروتسکی ست.»

## رفیق بهروز رضوانی در پاسخ به داوود شمسایی:

«واقعاً جای تاسف است! من فکر می کردم که شما از فعالان سیاسی فهمیده با قدرت تشخیص هستید. چه خوب که ماساک ها می افتند. افراد پشت ماسک ها هم خواهند ریخت و رو سیاهی به ذغال خواهد ماند.»

## رفیق سمیرا یادگار سپس دخالت کرده و چنین گفت:

### [Samira Yadgar](#)

« من بسیار دقیق آن متن را خوانده ام اما دلیل برخورد خصمانه شما را درک نمی کنم. لذا بارها درخواست کردم که درک خود را از این متن روشن کنید. شاید من اشتباه فهمیده باشم و شما درست می گوئید. منتها شما با توهین کردن به رفیق تراب و یا توهین کردن به رفقای من نمی توانید مسئله را حل کنید. من و رفقایم برعکس شما اصلاً حساسیت نداریم. ما به آزادی بیان (حتی بیان غلط یا بیان خصمانه) معتقدیم. شما با نسبت زدن به آنها نمی توانید برای خود حقانیت بخرید. سعی کنید از این جواب های تکراری دست برداشته و انتقاد دقیق خود را مو به مو توضیح دهید. در غیر این صورت، مشکل شما خصوصی است و مثل تمام کسانی که شما آدرستان را داده اید، فقط با توهین و برخوردهای

شخصی می‌خواهید گرد و خاک کنید. ما این رفتار را قبلاً بارها تجربه کرده‌ایم. شما اولی نیستید.»

### آرمان کوشا نیز این طور دخالت می‌کند:

#### Arman Kosha

«رفیق کوروش مشکل اینجاست که سپاه قدس سر حای خودش و ایستاده و تکلیفش برای ما معلومه. این جانوران که هیچ ربطی به کمونیسم ندارند خطرناک تر از سپاه هستند و در میان ما هستند. کمونیستهای انقلابی و مارکسیست لنینیستها باید به مراتب شدید تر با این گرگهای در لباس میش برخورد کنند. بسیار خطرناکند برای جنبش و تجربه تلخ ۵۷ را تکراری نباید باشد.»

### رفیق سمیرا یادگار سپس این طور پاسخ می‌گوید:

«بله، استالین هم بر همین مبنا میلیون کمونیست انقلابی را کشت. شما هم همین کار را می‌کنید چون ظرفیت مبارزه نظری ندارید. «مخالفان را باید سر به نیست کرد!» حرکتی است ضدکمونیست ولی وقتی شما آلوده به ایدئولوژی خرده بورژوازی و بوروکراتیک استالینیستی باشید، به راحتی مخالفان خود را از بین می‌برید. این درست کاری است که هم اکنون جمهوری اسلامی می‌کند! پس هیچ فرقی بین ایدئولوژی شما و ایدئولوژیکی رژیم نیست.»

### حسین سلیمانی نیز نفر بعدی است که این طور جواب می‌دهد:

#### Samira YadgarHossein Soleymani

«کافیه فقط کمی پاتاز طریق مارکسیسم-لنینیسم بلغزه تا شروع به اهانت به استالین کنی!" ایدئولوژی خرده بورژوازی(!!!) و بوروکراتیک(!!!) استالینیستی!!!!!! استالین مانند هر انسان دیگری خالی از اشتباه نبود، همانگونه که لنین نبود. اما نقشی که استالین در ساختمان سوسیالیسم و رهبری مبارزه علیه فاشیسم داشت، انکارشدنی نیست! در بدگویی علیه استالین و کینه ورزی علیه او هر چقدر تلاش کنید، به گردپای تروتسکی، خروشچف و آمریکا نمی‌رسید! منتظر نوازش!!! های ایدئولوژیک و ادبیاتی از نوعمک کارتیسم هستیم.»



## رفیق یاشار آذری در جواب می نویسد:

«کتاب «در دادگاه تاریخ» نوشته روی مدودف با بیش از ۹۰۰ رفرنس جنایات استالین و کشتار بلشویک ها را که چندین میلیون می شد را توضیح می دهد و چگونگی جنگ ضدفاشیستی که اگر قرارداد استالین با هیتلر که چگونه لهستان را بین خود تقسیم کردند و استالین باعث شد که کشته شدن فقط خود روس ها در جنگ به چند برابر برسد، زیرا استالین حتی باور نمی کرد که هیتلر با او وارد جنگ بشود و هر چیزی برایش می گفتند، می گفت شایعه است و وقتی وارد خاک شوروی شد، ارتش شوروی هیچگونه تدارکی برای جنگ ندیده بود، اعتماد استالین به هیتلر باعث این همه کشتار شد. یعنی اگر بگویند استالین جنایتکارتر است یا هیتلر، می فهمی که از نظر کمونیست ها استالین جنایتکارترین فرد روی زمین می باشد، زیرا هیتلر و کسان دیگر به اسم سرمایه داری و یا مذهب آن جنایت ها را مرتکب شده اند ولی استالین به کشتن بهترین کمونیست های روی زمین در سطح بین المللی همچون تقی ارانی، اوتیس سلطانزاده، نیک بین، پیشه وری، تروتسکی، تمام کادر مرکزی حزب بلشویک منهای خودش و چند نفر انگشت شما که حتی استالین مقالات آن ها را بعد از سانسور چاپ می کرد و اجازه ای اعتراض نداشتند. یعنی تمام این جنایات را که بهترین انسان های روی زمین را تشکیل می دادند به اسم کمونیست و سوسیالیزم مرتکب شد و باعث بدنامی شد که هنوز نمی توان از زیر آوار آن خارج شد. و یا کتاب انور خامه ای یکی از ۵۳ نفر و یکی از بنیانگذاران حزب توده که در کتاب خاطرات خودش، چه چطوری وقتی استالین در روسیه مشغول کشتار کمونیست ها بود، حزب توده نیز همین کار را پیش می برد و باعث قتل تقی ارانی و پیشه وری را با دلایل، عطا الله کامبخش معرفی کرده، پیشنهاد می کنم بعد از خواندن این کتاب ها دوباره نظرات خود با بازبینی کنید، البته اگر یک فرد انقلابی باشید می توانید چنین بکنید ولی اگر یک فرد ایدئولوژیک (مذهبی) باشید قادر به چنین کاری نخواهید بود حتی به خود جرعت مطالعه ای این کتاب ها را هم نخواهید داد. و از لحاظ تئوریک می توانید به کتاب انقلابی که به آن خیانت شد نوشته لئون تروتسکی مراجعه کنید. یعنی از دید ایدئولوژیک می خواهید خلاصی پیدا بکنید، باید این سه جلد را بخوانید و بعد تصمیم بگیرید. خود دانید. .... کتاب «در دادگاه تاریخ» نوشته روی مدودف: <http://www.nashr.de/۲/mot/modoff.pdf> کتاب «خاطرات سیاسی، ۵۳ نفر فرصت بزرگ از دست رفته از انشعاب تا کودتا» نوشته انور خامه ای یکی از بنیانگذاران حزب توده: <http://www.nashr.de/۲/mot/khtrt-sysy.pdf>

کتاب «انقلابی که به آن خیانت شد» نوشته‌ی

<http://www.nashr.de/1/trot/engelabiKeBeAnKHyanatShod.pdf>

f

لئون تروتسکی

## رفیق سمیرا یادگار:

### Samira Yadgar

«آنچه که واضح است اینست که "کمونیست" بودن یک چیزی نیست مثل تابع یک مذهب بودن که وقتی تابع شدی دیگر کار تمام است و برای همیشه تابع آن می‌مانی و حتی نسل به نسل به فرزندان منتقل می‌شود.

قبول داشتن تئوری‌های مارکسیستی تنها در عمل است که درست و غلط بودنش ثابت می‌شود. یعنی امری دیالکتیکی و علمی است و همواره در حال صیقل داده شدن است.

در این روند افراد همیشه می‌آیند و می‌روند و از توشه تئوری و عمل خود به این روند علمی در عمل چیزی اضافه می‌کنند و یا سهواً یا عمدتاً از مسیر انقلابی منحرف می‌گردند.

صرفاً اشتباه کردن به معنای ضدانقلابی بودن نیست. آنچه حرکت بوروکراتیک و ضدانقلابی است این است که فرد حاضر نباشد اشتباهات خود را پذیرفته و از آنها انتقاد کند و در عمل نشان بدهد که از گذشته خود جدا شده است.

مثلاً توده‌ای‌های درون و دور و بر حزب چپ هرگز از اعمال خائنانه حزب توده و اکثریتی‌ها هرگز حتی از زمان انقلاب ۵۷ به این طرف، انتقاد نکرده و آن مواضع حزبی را محکوم نکردند. حال نیز با گفتن این اینکه "حزب توده‌ای دیگر وجود ندارد!" موضوع را خاتمه داده و همچنان مشغول جاسوسی و خدمت به رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی هستند.

ناگفته نماند که این تنها حزب توده و دارودسته اکثریتی‌ها نبودند که در طول این چهل سال هرگز به خود و سیاست و خط‌مشی سازمانی خود انتقاد نکرده‌اند. تمام جریان‌ات چپ سنتی هم در گردابی که سازمانشان درست کرد فرو رفته و هرگز از آن بیرون نیامده‌اند. این در ذات خود به این معناست که یا به تئوری مسلط نیست یا طبق فرهنگ خرده‌بورژوازی انتقاد کردن را "بد" می‌دانند (به ویژه انتقاد از خود را) و یا هر دو.

تنها جریان کمونیست انقلابی ای که از خود انتقاد کرده و تاریخچه خود را نوشته و برای بحث و انتقاد بیرون داده است، جریانی است که رفیق تراب ثالث هنوز به آن تعلق دارد.

شما با یک پست نمی توانید به یک چنین فردی لطمه ای بزنید. شما با این کار خود در واقع بی پایه و اساس بودن نظرات خود را اثبات نموده اید.

از شما سؤال می شود که برای این حرف خود دلیلی دارید و شما در پاسخ متن نوشته رفیق تراب ثالث را می گذارید و خواننده را با تحلیل نکردن نوشته او و نشان ندادن اینکه چرا شما این طور فکر می کنید، گیج کرده و حرفتان روی زمین و هوا معلق می گذارید.

من با توجه به اینکه اصلاً با شما آشنایی ای ندارم این پست برای عجیب آمد. شاید شما در انتقاد کردن به دیگران همیشه همین روش را داشته اید. در این صورت برایتان روشی عادی شده است.

اما دوست عزیز این روش کار برای تأثیر گذاشتن بر کسانی که با رفیق تراب آشنایی دارند کارا نیست.

شما اگر می خواهید به جنبش کمونیستی کمک کنید و انحرافات در نظرات رفیق تراب را برجسته کنید بهتر است از روش های علمی استفاده نمایید تا جدی گرفته شوید. در غیر این صورت ما نقداً با برخوردهای این تپیی از جانب دارودسته‌ی مازیار رازی و افرادی از آن قبیل آشنا بوده و جدی نمی گیریم.»

### کوروش سلحشور به سمیرا:

[KorushSalahshoorSamira Yadgar](#)

« چند روزیست که این کامنت دارد نقد میشود و نه تراب نه پیروانش چیزی نگفته‌اند. همین کافی نیست؟»

### رفیق سمیرا به کوروش سلحشور:

[Samira Yadgar](#)

«متأسفانه کامنت شما یک نظریه انتقادی نیست. شما لمپن مآبانه به رفیق تراب ثالث حمله کرده اید و نه به نظریه اش. شما ظاهراً قادر نیستید که انتقاد خود را در چارچوب بحث سیاسی/نظری ارائه دهید و نشان دهید که چرا نظریه این رفیق در این پست اشتباه است. من شخصاً نقد را می پذیرم و همین طور که در کامنت قبلی گفتم، معتقد نیستم که مثلاً رفیق تراب ثالث یا هر فردی دیگر «خدا»

است و روی حرفش نمی شود حرف زد، اما برای انتقاد کردن وقتی انسان از روش حمله و برخورد های توهین آویز استفاده می کند، موضوع لوٹ شده و برای تخریب فرد بکار می رود. شما با استفاده از این تکتیک باعث شدید که من کامنت بگذارم. نتیجه اینکه: چرا بحث نمی کنید؟ نکات را باز کنید تا همه منظور شما را درک کنند. با توهین که چیزی حل نمی شود و شما خودتان را خراب می کنید.»

### کوروش سلحشور:

#### Samira YadgarKorushSalahshoor

«اولا که در هر جا نقد شده است چاقوکش های حزب شما ریختند بروید صفحات دیگر هم نگاه کنید. دوم اینکه شما و حزبتان از فاشیسم اسلامی حاکم بر ایران دفاع می کنید آنوقت ما کمونیستها لمینیم؟ خجالت هم خوب چیز یست.»

### رفیق سمیرا یادگار:

#### Samira Yadgar

«نقد یا جواب دیگران چه ربطی به برداشت شما دارد؟ شما نشان دهید که چرا این طور فکر می کنید؟ در ثانی چرا نباید بتوان یک نظر غلط داد؟ و چرا شما نمی توانید ثابت کنید که رفیق تراب اشتباه می کند؟ از همه اینها گذشته شما درباره چه حزبی صحبت می کنید؟ شاید من در یک حزبی هستم و خودم نمی دانم.»

### در اینجا آرش آتش نیز وارد صحنه می شود:

#### Samira YadgarArashAtash

«من میخوام به کامنت شما با پست خودم در همین باره جواب بدم.

<https://www.facebook.com/arash.ashil/posts/۳۰۶۴۲۳۴۵۹۰۲۵۹>

۵۹۵

آنجا نه اتهام است و نه بد و بیراه. سؤال مشخص درباره پوزسیون مشخص. البته زبان پولمییک زبان تلخی است اگر به تریج قبایتان بر نمیخورد. و این هم سنت من نیست. به ادبیات فقر فلسفه و آنتی دورینگ دقت کنید.»

## رفیق سمیرا یادگار:

[ArashAtashSamira Yadgar](#)

من لینک شما را باز کرده و مطلب شما را خواندم. در واقع تشکر می‌کنم که اینلینک را گذاشتید. حالا من تصور می‌کنم که تا حدودی به مشکل شما با متن رفیق تراب آشنا شده‌ام. البته جای من نیست که به شما پاسخ بدهم. مطمئناً رفیق تراب آن طور که صلاح می‌داند انجام خواهد داد. صرف نظر از این موضوع من می‌خواهم نظر خودم را بگویم. البته زیرمتن شما اگر لازم باشد با هم می‌توانیم بحث کنیم. در هر صورت در اینجا فقط من به یک نکته ای که شما را ناراحت کرده بود اشاره می‌کنم: شما از استفاده کلمه دشمن نسبت به مردمی که در خیزش اخیر شرکت داشتند ناراحت شده بودید (البته اگر درست متوجه شده باشم. اگر درست نیست حتماً به من بگویید). حالا می‌خواهم بگویم که چرا من مثل شما عکس العمل نشان ندادم. اگر شما آن جمله را از نگاه دیگر بخوانید متوجه می‌شوید که دشمن اصلی و واقعی و خطرناک رژیم همان مردمان تحت ستمی هستند که او اشاره کرده. این دشمن در واقع دشمن طبقاتی است. از نظر من این توهین نیست. این عین حقیقت است. امیدوارم متوجه منظورم شده باشید. دشمن رژیم کلیه اقشار تحت ستم در ایران هستند. رژیم هم آنها را دشمن خود می‌داند. استفاده از این لحن به معنای دفاع از رژیم نیست. این اصطلاح متداول در بحث‌های طبقاتی و انقلابی است. بهر حال منظور من دفاع از رفیق تراب نیست. بخصوص که او احتیاجی به دفاع من ندارد. فقط خواستم بگویم که چرا من برداشت شما را نداشتم. کاش دوستان دیگر هم در این صفحه مثل شما یا به طریقی دیگر منظور خود را بیان می‌داشتند تا بحث‌ها این طور به ناکجاآباد کشیده نمی‌شد. باز هم از شما ممنون.»

## آرش آتش:

[Samira YadgarArashAtash](#)

«من هم نگفتم که رفیق تراب حامی رژیم است. به مثابه کسی که حتی همه ویدئوهای انگلیسی رفیق تراب را با پروگرام‌های مخصوص ۲۰ درصد آروم می‌کنم که بتوانم بفهمم؛ (انگلیسی پرفکتی ندارم؛ ولی تا این اندازه آدم پاکاری هستم) سؤال مشخصی پرسیدم.  
فرض می‌گیرم که اصلن من از واژه "دشمن" شاک می‌شدم و آمپر جوش آورده. که اصلن اینجوری نبوده؛ ولی امکانی در میان باقی امکانات است.  
نظرتان در اینبار چیست؟»

نقلاز آن کامنت : "[...] رژیم آخوندی نمی تواند از نقشه ای که محور آمریکا، اسرائیل و عربستان سعودی برای زمستان شیعی در منطقه کشیده است بی خبر باشد. عملکرد آن را هم اکنون در عراق و لبنان هم دیده اند. بنابراین خود دستگاه قبل از آماده شدن این نقشه برای اجرا در ایران شورشی را کلید زد که هم دشمن را زودتر از موعد به صحنه بکشد و هم دستگاه سرکوب را امتحان کند".

شخص نویسنده پست؛ تحلیل گر؛ مترجم؛ مقاله نویس بنامی است برای خودش. همین الان در ایران زندگی میکند؛ و به مثابه یک مارکسیست که دارد با چشم های خودش همه چیز را میبیند و با عقل خودش همه چیز را تحلیل میکند؛ خودش به چنین نتیجه ای نرسیده بود که نویسنده کامنت مد نظر ما در اینجا؛ آنها از خارج از ایران به این نتیجه رسیده است.

قرابت چنین کدی مثل "محور آمریکا، اسرائیل و عربستان سعودی" با "محور غربی، عبری؛ عربی" که امید دانا میگه و ترم "صهیونیسم آمریکایی و صهیونیسم اسرائیلی و صهیونیسم سعودی" جناب دکتر حسن عباسی در اندیشکده یقین؛ نشان دهنده یک منطق مشترک است حتی اگر سه گروه دشمنان آنتاگونیست یکدیگر باشند.

و این منطق برای من ماتریالیستی نیست. "کمینه ۳۰۰ ی" است و توهم به انجمن های خفی که دنیا را کنترل میکنند.»

## رفیق بهروز رضوانی:

### [Samira YadgarBehrouz Rezvani](#)

«تا حالا شنیده بودم که کورش سلحشور به کامنت های هژیر پلاسچی و فرج سرکوهی و آرش آذر رجوع میده.

من تازه الان نظر آرش آذر را خواندم .  
والا نظر که چه عرض کنم. این جوانک اصلا نفهمیده رفیق تراب چه نوشته! آرش از "دشمن" حرف میزنه ... و برداشت غلط خودش را به رفیق تراب میبنده! که گویا رفیق تراب به مردم معترض گفته "دشمن".  
واقعا که ، خجالت نمی کشی آرش؟ شرم کن.

انگار این جوان که قبلا هم حال و روز مساعدی نداشت، الان جنون زده شده. آرش آذر، حال و روزت صد برابر خراب تر شده. یک فکر اساسی برای خودت بکن! حداقل خواندن یاد بگیر، ترجمه کردن ات پیشکش!

در واقع تعجبی هم نداره. کمال همنشین آرام بدبخت - باند رازی - حزب توده / حزب چپ ایران باو اثر کرده. کامنت فرج سرکوهی؛  
یک مشت عقده خالی کردن دهه هادر غالب طنز. طنزی که اصلا خنده دار نیست.  
تنها نکته خنده دار، مضحک بودن خود نوشته فرج سرکوهی ست»

## رفیق سمیرا یادگار:

### [ArashAtashSamira Yadgar](#)

بخش ۱

همانطوری که گفتم من پاسخ شما را به عهده خود رفیق تراب می گذارم و اینجا تنها به برداشت خودم اشاره دارم. او می گوید که عده ای از تحلیل گران خارجی و ایرانی معتقدند که بالا بردن قیمت بنزین در این شرایط یک طرحی بوده عمدی و با طراحی قبلی برای بیرون کشیدن مردمی که آمادگی قبلی نداشتند به خیابانها برای سرکوب قیام احتمالی بعدی. یعنی رژیم به مثلث شوم آمریکا، اسرائیل و عربستان یکدستی زده و با بیرون کشیدن مردم به خیابان ها و سپس سرکوب آنها این برنامه مثلث شوم را بهم ریخته. البته این برداشت من از کامنت رفیق تراب است. اگر خوب فکر بکنیم... البته به نظر من... مسئله بیرون آمدن مردم بلافاصله در ۵۰ منطقه ایران بدون هیچ گونه سازماندهی سراسری و با شعارهای مشترک چیز خیلی عجیبی است. به نظر شما اینطور نیست؟ این مردم حتی یکی دو روز هم طول ندادند و بلافاصله ریختند بیرون. این از نظر کار سازماندهی نشده آیا غیر عادی نیست؟ به نظر من خیلی عجیب است حتی با وجود اینکه مردم تحت ستم واقعاً حق داشتند که بیرون بریزند. اما شما نگاه کنید به اعتراضات گذشته. تماماً محلی، صنفی و منزوی بود. چطور شد که به ناگهان این حرکت این طور سریع و با شعارهای همگون در حداقل ۵۰ منطقه ایران به اجرا در آمد بلافاصله من در این مورد فکر کردم. به عقیده من نه تنها بالا بردن قیمت بنزین طرحی عمدی از جانب رژیم نبود، بلکه بیرون کشیدن مردم در همان روز به این نحو سراسری نیز نقشه رژیم بود و عوامل نفوذی و خائنی مثل حزب چپ، توده ای ها و اکثریتی ها در به اجرا گذاشتن این نقشه سهیم بودند. در این میان البته مردم تحت ستم و گرسنه ای که بیرون آمدند بیگناه بودند و بیگناه یا کشته شدند یا دستگیر که در زندانها رژیم به دست شکنجه گراها سپرده شده اند. به نظر شما این تحلیل غیر معقول است؟ با گفتن مثلث سوم سوء

تفاهم نشود. من طرفدار رژیم نیستم و آنرا رژیم سرمایه داری می دانم. مثلث شوم هم تعریفی از نیروهای امپریالیستی و رژیم های وابسته به آنان است. البته برای من روابط بین امپریالیزم و رژیم های منطقه ای فرقی نیست و معتقدم که نیروهای انقلابی باید مستقل از هر دو برای گرفتن قدرت به دست طبقه کارگر باید مبارزه کنند. اما مواردی پیش می آید که بازی های قدرت بین امپریالیزم و رژیم های دیکتاتوری تأثیر مستقیم بر روی زندگی توده تحت ستم دارد. اینجاست که باید حواس ما به این بازی باشد و گول آنها را نخوریم. مبارزات به حق مردم تحت ستم باید با اراده خودشان و زمانی که آماده مبارزه در میدان نبرد هستند انجام شود. بویژه زمانی که این توده ها تحت رهبری انقلابی پیشروی کارگری برای سرنگونی نظام سرمایه داری بلند شده و خواهان انقلاب سوسیالیستی هستند. آوردن توده های تحت ستم به خیابانها بدون اینگونه سازماندهی نتیجه عملکرد عناصر نفوذی رژیم برای متلاشی کردن این قدرت عظیم است. به نظر می رسد که رژیم این بار موفق شد تا مردم ستمدیده و گرسنه را گول بزند. البته گفتیم این دید من از دور است.»

[ArashAtashSamira Yadgar](#)

## بخش ۲

وقتی به این مسایل فکر می کنم می بینم که انتهای کامنت رفیق تراب درست است. یعنی وضع نیروهای چپ ما خیلی خراب است. هر کسی به نحوی افتاد به دنبال تشویق مردم به بیرون ریختن و تظاهرات گذاشتن و با نیروهای سرکوب رو در رو شدن) البته این تجربه من بود) در حالی که هیچ کس فکر نکرد، با دست خالی، بدون پشتوانه یک حزب انقلابی و برنامه انقلابی این مردم بیایند بیرون که چه بشود؟ فرض کنیم که مثل سال ۵۷ مردم ریختند و رژیم را سرنگون کردند، بعدش چه؟ کدام نیروهای انقلابی ای قرار است قدرت را بگیرد؟ یعنی به بهترین حالت مثل انقلاب ۵۷ می شد که با رفتن رژیم، ما باز باید در انتظار انقلاب چند- مرحله ای باشیم و باز دوباره قدرت را دو دستی تقدیم یک جناح دیگر بورژوازی بکنیم. چرا؟ چون طبقه کارگر در حال حاضر فاقد داشتن یک حزب و برنامه انقلابی است که بتواند بلافاصله قدرت را بگیرد. متوجه منظورم هستید؟ این مسایل واقعاً نگران کننده است. البته شاید نظر رفیق تراب در مورد خراب بودن وضع نیروهای چپ ما هیچ شباهتی به این نظر من نداشته باشد و شاید او این نگرانی های من را بطور کلی رد کند. نمی دانم منظور او دقیقاً چه بود. این فقط برداشت من است.»

نوشته آرش آدر را در زیر می توانید ملاحظه کنید.



## کوروش سلحشور:

### KorushSalahshoor

«جناب آقای آذری. بحث کردن با شما آب در هاون کوبیدن است چرا که بحثتان اولاً بر مبنای تئوری توطئه‌ی جمهوری اسلامی و حدس و گمان‌های شماس‌ت و دوم اینکه متن شما بیش از هر چیزی یک بحث امنیتی بر پایه‌ی طناب حسن معارفی پور است برای مثلاً ترساندن من یا دیگران که مبادا با بچه‌ها بدام همبازی شویم. بحث کن آقا. شما حتماً کامنت‌ت را بر زیر بحث حسن مرتضوی خوانده‌اید و خودتان هم قبول دارید که آمدن مردم در اعتراض به گرانی بنزین به خیابان توطئه‌ی حکومت اسلامی بوده است.»

## رفیق بهروز رضوانی:

«سلام رفیق جان، بنظر من رفیق تراب ثالث در دو نوشته پاسخ داد. و به یقین دنبال خواهد کرد. بر همه ما روشن است، درد این مجسمه‌های شنی فقط کامنت یک نیست! ریشه جای دیگری ست. اینها اینجا مهره‌های در مانده ... هستند. - اول اینکه انتظار ندارم کامنت من دیده بشود، زیرا کامنت قبلی هم پاک شده!؟ همین قدر در باره ماهیت صفحه و صاحب صفحه - ده‌ها نوار صوتی و نوشتجات موجود هستند که واضح نشان می‌دهند، این قوم مسخ شده که اینجا هم مانند مجسمه‌های شنی عرض اندام می‌کنند، حتی یکبار توان مقابله از طریق بحث و شناخت علمی با آموزش‌های رفیق تراب ثالث را نداشته‌اند. به همین دلیل هر بار متوسل به همان ابزار زور و تهمت و هذیان‌گویی و تخریب می‌شوند که از پیشینیان‌شان = ارتجاع و خفقان استالینیستی برایشان مانده. شما در باره اینکه انگار "کمال همنشین" در کوروش سلحشور اثر کرده، کاملاً درست می‌گویید. کوروش سلحشور همنظر و همدست لمپن شناخته شده با ویژگی قبل از سرمایه‌داری یعنی حسن معارفی پور است. کوروش سلحشور همان کسی ست که مانند برخی دیگر حتی حاضر نبود در مقابل "اتهامات امنیتی و جاسوسی برای نظام" این لمپن = حسن معارفی پور به فعالان سیاسی دیگر موضع بگیرد!؟ بنابراین تعجبی نیست که اینها طبق شیوه باند بازی (زیرا افراد دیگری در صفحات دیگر - مهرزاد دشتبانی - محمد غزنویان ...) هم تقریباً به همین نوع آب را گل آلود می‌کنند. دیگر اینکه؛ من آرش آتش نمی‌شناسم. اما اگر این فرد همان آرش آذر = آرش دوست حسینی باشد (؟) خوب ۱- روزی آناش‌ش‌یست است روز دیگر اصلاح‌طلب، روز سوم از طریق شیر یا خط تعیین می‌شود می‌کند! ۲- در گروه بلشویست - لنینیست با آرام نوبخت - سروش - کمیته عمل

سازمانده گارگری - که اینها خود سر دیگر باند رازی - حزب توده و حزب چپ ایران - و مسخ شده بی بی سی هستند.»

**متن پست آرش آذر (آرش دوست حسینی و یکی از همکاران آرام نوبخت/سروش) که در صفحه خود نوشته بود و بعد از یکی دو روز پاک نمود:**

«وقتی به اصطلاح "sogeanante" (به قول آلمانی ها) (کمونیستها" مون (آنهم پر مدعاهایشان) دایی جان ناپلئون میشوند. یا به زبان دیالکتیکی که خودشان هم بفهمند: مرگ بر سرمایه داری و امپریالیسم ولی اگر نوبت انقلاب علیه جمهوری اسلامی برسه احتمالن به قول "دکتر" حسن عباسی: لنین خودش یه فراماسون بود!!

اسم متن کمی طولانی شد؛ اما واقعن دو روزه که شوکم. چرا؟ چون پریروز یک مصاحبه از کسی در بی بی سی دیدم که قبلن ها با افتخار اینور و آنور که مینشستم میگفتم: نشریه فلان که شهره در جنبش سوسیالیستی جهانی و ایران است و ایشان یکی از سردبیر های اصلی آن میباشند را؛ کمتر شماره ای از آن است که نخوانده باشم.

دیروز هم یک کامنت بسی طولانی که برای خودش تزه های فوئرباخی برای جنبش در ایران صادر کرده بود؛ زیر پست یک چهره سرشناس چپ داخل ایران خواندم از سردبیر دیگری از همان نشریه شهره و من را کاملا در شوک فرو برد.

نقل از آن کامنت: "[...] رژیم آخوندی نمی تواند از نقشه ای که محور آمریکا، اسرائیل و عربستان سعودی برای زمستان شیعی در منطقه کشیده است بی خبر باشد. عملکرد آن را هم اکنون در عراق و لبنان هم دیده اند. بنابراین خود دستگاه قبل از آماده شدن این نقشه برای اجرا در ایران شورشی را کلید زد که هم دشمن را زودتر از موعد به صحنه بکشد و هم دستگاه سرکوب را امتحان کند."

قبل آغاز پولمیک اینرا بگم که شخص نویسنده پست؛ تحلیل گر؛ مترجم؛ مقاله نویس بنامی است برای خودش. همین الان در ایران زندگی میکند؛ و به مثابه یک مارکسیست که دارد با چشم های خودش همه چیز را میبیند و با عقل خودش همه چیز را تحلیل میکند؛ خودش به چنین نتیجه ای نرسیده بود که نویسنده کامنت مد نظر ما در اینجا؛ آنهم از خارج از ایران به این نتیجه رسیده است. اما اینرا فعلم بیخیال و بریم سر اصل مطلب.

اول اینکه اینجا ما اگر "رژیم آخوندی" را از این نقل قول برداریم؛ تحلیل چیزی نیست جز یک تحلیل دابی جان ناپلونی با این مضمون که محور آمریکا، اسرائیل و عربستان سعودی علیه رژیم جمهوری اسلامی نقشه هایی داشتند که "نقش بر آب شد."

دوم اینکه اگر من هم دابی جان ناپلونی نخواهم که درباره این رفیق کارگشته ی اسم و رسم دار فکر کنم؛ عین این جمله بندی را میتوانید در نشریات نظری سپاه پاسداران و دیگر سایت های نزدیک به آنان مثل اندیشکده یقین و موسسه مصاف جن گیر معروف "استاد رائفی پور" سراغ بگیرید.

سوم اینکه اگر به جای عبارت "محور آمریکا، اسرائیل و عربستان سعودی؛ از جمله بندی های خود کیسینجر پندار معروف در یوتوب جناب فاشیست سلطنت طلب (امید دانا) که به جای مقام عظمای ولایت یا امام خامنه ای میگویند "شاهنشاه خامنه ای" ای تز تازه از بر کرده اش را بگذاریم: "محور عربی؛ عبری؛ غربی"؛ دوباره عین همین تحلیل را در برنامه ۲۲ نوامبر این عنک فاشیست عرب ستیز و بهایی ستیز و یهودی ستیز تحت این عنوان میتوان شنید: "آیا ایران ركب امنیتی به طرح عنكبوت محور عبری، عربی، غربی

زد؟" <https://bit.ly/۲OGSp۴۰>

چهارم اما اذیت کننده ترین بخش این کامنت است: "... بنابراین خود دستگاه [قائدتن مقصود رژیم ایران است] قبل از آماده شدن این نقشه برای اجرا در ایران شورشی را کلید زد که هم دشمن را زودتر از موعد به صحنه بکشد و هم دستگاه سرکوب را امتحان کند." (نقل از کامنت مورد بحث)

"دشمن را زودتر از موعد به صحنه بکشد" یعنی چی؟ بیش از ۳۰۰ نفر کشته از طبقه مان در خیابانهای شهرهای ایران و بیش از ۳۰۰۰ دستگیری از فعالین سیاسی - کارگری - زنان - دانشجویی و غیره و ناپدید شدگان توسط مزدورین رژیم فاشیستی - پینوشه ای جمهوری اسلامی؛ "دشمن" هستند؟ اینکه همان ادبیات حسام الدین آشنا و ابراهیم ریسی و حسین سلامی و امام جمعه ها و شخص خامنه ای است تنها با این تفاوت که آنها اسلامیت های شیعه هستند و این کامنت را یک "مارکسیست" نوشته است؛ آنهم از مارکسیست های منتسب به شامپیون لیگ که اصلن امثال مرا توپ جمع کن کنار زمین هم به حساب نمیارن.

اما نکته جالب اینجاست که همه (رودست، رژیم، عزیز و "رفیقمان") این قیام را منتسب به دشمن میدانند. پس از ۴۰ سال از حکومت منحوس و ضد انقلابی جمهوری اسلامی که در دو سال پیاپی ۹۶ و ۹۸ طبقه کارگر؛ فرودستان؛

زحمتکشان؛ سرکوب شدگان؛ توده‌ی مردم یا هر ترم سیاسی - نظری دیگری که ایشان با آن موافقت داشته باشد؛ با جانفشانی و از خود گذشتگی و به قیمت خون عزیزان طبقه مان "دوباره هیچ بودگان را همه چیز میکنند" و هر دو طرف (کله گنده های رژیم - کله گنده جنبش سوسیالیستی فارسی زبان) میگویند "دشمن" و آن دشمن را هم به محور آمریکا، اسرائیل و عربستان سعودی ربط بدهند؟

تورک های منطقه کارادنیز ترکیه (استانهای ساحلی دریای سیاه) در چنین موقعیتی که قرار بگیرند اصطلاحی دارند که میگن "Bu kadar da olmaz" :  
" !!! "

از سوی دیگر نیز در دو روز پیش؛ مصاحبه مارکسیست بنام درسطح بین المللی و هم در سپهر سیاسی فارسی زبان با بی بی سی فارسی را دیدم که نزدیک به ۲۰ دقیقه از همه چیز گفت : مثل یک خبرنگار از کشته شدگان و شیوه سرکوب گفت (که از هر ژورنالیست دیگه ای میتونستم بشونم) تا سیاستهای صندوق بین المللی پول و بانک جهانی.

(که نمیدونم اصلن مجری بی بی سی اندازه تحلیلهای اقتصاد سیاسی که او داشت درباره IMF با آمریکای جنوبی چی کار کرد میداد؛ امپر مغزش کشش داشت یا نه).

من به چنین ۲۰ دقیقه هایی خیلی روک میگم : از همه چیز گفتن جهت هچی نگفتن!

آخه رفیق گرانقدر که با افتخار مقاله های به زبان انگلیسی شما را برای رفقای تورکم ترجمه میکردم که بدانند چه "مارکسیست" هایی را میخوانم؛ خب؟ که چی؟ خودت دوباره آن مصاحبه را بشین و ببین.

در شرایطی که اینترنت در ایران قطع بود و محدود فعالین و عنصرهای سرنوشت ساز اگر به ماهواره دسترسی داشتند و در این شرایط به دیدن بی بی سی رضایت میدادند و مصاحبه شما را میدیدند؛ چه چیزی دستگیرشان میشد؟ نیروی حرفه ای که اگه بخواد درباره IMF با شیلی دهه ۷۰ میلادی چیکار کرد را بدونه که خب؛ لوسیون گلدمن، سمیر امین و خیلی های دیگه هستند که بره بخونه یا گوش کنه که اونهم تازه حتمن خونده. نیروی غیر حرفه ای (سمپات) هم که تا الان صد بار شورش قیمت بنزین در ایران و ربطش به بلیت مترو در شیلی و جنبش ضد نئو لیبرالیسم جلیقه زردها و همه اینها با هم چه ارتباطی با صندوق بین المللی پول دارند را که چهار بار در اینترنت چرخ بزنه فهمیده. نیروی های پتانسیل دار هم (فعالین کارگری) که اصلن چی کار دارند که بدونن فاجعه تقصیر بانک جهانی بوده یا جمهوری اسلامی؛ اون دنبال ۲ تا

راهکار میگرده که ۲ زار کف دستش بمونه؛ سفره خونه اش نون نداره، جهیزه‌ای هم که برای دخترش گذاشته بود کنار نصف قیمت فروخته. الان هم کلیه اش را که میخواست بفروشه پشیمون شده چون یکی از اون بیش از ۴۰۰۰ نفری که زخمی شدن یه نسبتی باهاش دارن که ممکنه کلیه اش بدرد این آشنای زخمی اش بخوره.

خب شما آخه در چنین شرایط خاص تاریخی که دقایق پتانسیل اعتلا یافتن دارند؛ ۲۰ دقیقه از چی حرف زدی؟ خودت بگو. من اگر همان مصاحبه را مکتوب کنم و برای شما بفرستم (در صورتی که شما یکی از ۳ گروهی باشی که بالاتر مثال زدم و در ایران باشی) به نویسنده آن متن چی میگی؟ خودت را بذار جای نیروهایی که در خیابان درحال سنگر بندی یا به فکر آن هستند. چون دور از منطق هم نیست وقتی با هلیکوپتر به تظاهراتی که در آن باشم حمله شود؛ من به سنگربندی فکر میکردم. هم از محله ای پایین شهری هستم؛ هم سال ۱۳۷۸ تا ۱۳۸۰ سمپات بودم؛ هم یواش یواش خودم سمیر امین خوندم. استثنائی هم نبودم.

راستش و بگم اگر من در ایران بودم و آن مصاحبه را میشنیدم؛ به بی بی سی زنگ میزدم و میگفتم: به شعور خودتون احترام نمیدارید؛ به شعور بیننده احترام بگذارید.»

از جمله کسان دیگری که در صفحه کوروش سلحشور، آستین های خود را بالا زده بودند تا در جواب کامنت رفیق تراب ثالث، تهی بودن تفکر خود را به نمایش بگذارند، یکی (مهرزاد دشتبانی) MehrzadDashtbani بود. او البته تنها به کامنت گذاشتن در صفحه سلحشور اکتفا نکرده و مثل همپالکی های خود، در صفحه فیسبوکش هم فریادرس طلب کرده بود که یکی از دوستانش به نام (محمد قزوینی) Mohammad Ghaznavian به فریادش رسیده و برایش اینگونه کامنت را می گذارد:

« من تحلیل ندارم. خشم دارم و بس. تحلیل را واگذار می‌کنم به از گل های هیچی ندار مثل تراب ثالث، بهمین شفیق و گنگ محور مقاومتی پراکسیس و شرکایشان در مجله هفته و تدارک.»

در این مقطع بود که کوروش سلحشور، هر سه رفیق (یاشار آذری، بهروز رضوانی و سمیرا یادگار) را بلوکه کرد.

از طرف دیگر، شخصی به نام هژیر پلاسچی نیز فرصت را غنیمت شناخته و در رابطه با کامنت رفیق تراب ثالث در صفحه فیسبوک خود چنین نوشت:

[HazhirPelaschi](#)

· [November ۲۷ at ۱۲:۰۴ AM](#)

اول: وقتی که به عاملیت مردم، فرودستان و طبقه‌ی کارگر عمیق بی‌اعتماد و بی‌اعتقاد باشی پشت هر اتفاقی، حتا خودانگیخته‌ترین اتفاق‌ها باید دنبال «دست‌های پنهان» آغازکننده و هدایت‌گر بگردی. فرودستان و طبقه‌ی کارگر را باید در تمام دقایق مبارزه‌ی سیاسی و اجتماعی‌شان مانند موجودی مشکوک تعقیب کرد چون خود این طبقه و کلیت بزرگتر فرودستان نه امکان مداخله در سیاست را دارند و نه صلاحیت آن را. بنابراین خیزش دی‌ماه ۹۶ را احمد علم‌الهدی و ابراهیم ریسی آغاز کردند، ایده‌ی اداره‌ی شورایی را عناصر معلوم‌الحال در دهان کارگران گذاشتند و چنان‌که تراب ثالث در کامنت زیر می‌نویسد در قیام آبان‌ماه «خود دستگاه [...] در ایران شورشی را کلید زد که هم دشمن را زودتر از موعد به صحنه بکشد و هم دستگاه سرکوب را امتحان کند.» دشمن هم در اینجا عوامل «محور آمریکا، اسرائیل و عربستان سعودی» هستند که بر اساس نقشه‌ی که برای «رژیم آخوندی» و «زمستان شیعی» در منطقه کشیده شده الساعه در عراق و لبنان به صحنه آمده‌اند و در آبان‌ماه هم با درایت «رژیم آخوندی» زودتر از موعد به صحنه آمدند و سرکوب شدند. شریک هولمز داستان ما که البته در لحظات اول قوای تحلیلی‌اش دچار اشتباه شده و نخست این‌طور به نظرش می‌رسیده که «این کار ترفند دارودسته‌ی روحانی بود برای جا انداختن ضرورت مذاکره با آمریکا» و «برخی نمایندگان مجلس جناح مخالف هم همین تصور را داشتند» در نهایت کشف می‌کند که «حمایت خامنه‌ای نشان داد که رئیس دستگاه همگی در این کار دست داشته‌اند و برای فاش نشدن نقشه حتی خودی‌ها را بی‌خبر نگه داشته بودند» چون «واقعیت این است که بدون ماه‌ها نقشه و امتحان قبلی به این راحتی نمی‌توانستند اینترنت را در عرض دو روز قطع کنند.» البته بر همه واضح و مبهرن است که جمهوری اسلامی که از سال گذشته چماقداران و مقاماتش در حال صدور هشدار در مورد «فتنه‌ی ۹۸» بوده‌اند امکان نداشته هیچ تدارک امنیتی‌ای ببینند الا برای یک چنین طرح و برنامه‌ی و هرچند هنوز هم «حتا خودی‌ها» از این نقشه‌ی شوم بی‌خبر مانده‌اند اما کلاغه به تراب ثالث اطلاع داده است که

«رئوس دستگاه همگی» در به میدان کشیدن زود هنگام دشمن برای سرکوب آن دست داشته‌اند. چپ هم البته در این میان بی‌توجه به توطئه‌هایی که تراب ثالث کشف کرده چون از همین حالا معلوم است که «در عمل پوششی چپی برای نقشه‌های احتمالی و بعدی تغییر رژیم خواهند شد» و معلوم است این نقشه‌ها را «محور آمریکا و اسرائیل و عربستان سعودی» پیش می‌برند «فرمان‌های هیجان‌زده‌ی بگیرید و ببندید و بزنید» را «از همه طرف گسیل» کرد» اما نه هیچ‌کدام به وجود چنین توطئه‌ای اشاره کردند و نه اندرز و نصیحتی برای توده‌ها داشتند که چگونه صفوف خود را از این توطئه‌گران جدا کنند. نخست خشونت‌ها و آتش زدن‌ها به حساب رادیکالیزم جنیش و خشم به حق توده‌ها گذاشته می‌شد و پس از چند روز همان‌ها نوشتند که همه‌ی این خشونت‌ها کار خود رژیم بوده است.» چنان که می‌بینید در ادامه‌ی کشفیات شرلوک هولمز معلوم شده است که خشونت‌ها و آتش زدن‌ها هم کار توطئه‌گرانی بوده است که لابد از سوی «محور آمریکا و اسرائیل و عربستان سعودی» ماموریت داشته‌اند. تراب ثالث البته مشخص نمی‌کند این توطئه‌گران از خارج به ایران گسیل شده بودند یا در همان ایران به مزدوری گرفته شده بودند، در چند هفته‌ی آینده البته ماموران خدوم وزارت اطلاعات با همکاری «کارشناسان» اطلاعات سپاه و صدا و سیمای جمهوری اسلامی به ما نشان خواهند داد روند استخدام مزدور و توطئه‌گر چگونه بوده است.

دوم: تراب ثالث البته به درستی می‌نویسد: «نادیده گرفتن توطئه‌هایی که واقعا در راه است در واقع و در عمل صرفا وسیله‌ای است برای توجیه همکاری و همدستی با جنایتکاران محور امپریالیزم آمریکا و شرکا در منطقه» ولی فراموش می‌کند این را هم بنویسد که عمده کردن این توطئه‌ها چنان‌که هیچ چیزی بیرون از آنها ممکن نباشد و هر اتفاقی در نهایت به توطئه‌های «محور آمریکا و اسرائیل و عربستان سعودی» مربوط باشد هم در عمل صرفن وسیله‌ی است برای توجیه همکاری و همدستی با حاکمان جنایتکار جمهوری اسلامی و نیروهای همپیمان منطقه‌ی آنها. به این ترتیب کسانی چون علی‌زاده، دلشاد امامی، حمزه غالبی، مهدی گرایلو و نظایر آنها همین موضع را با صداقت تمام تا سرحدات عملی‌اش ادامه داده‌اند و آن را نیمه‌کاره و ناپیگیر رها نمی‌کنند.

سوم: آنها علاقه دارند با آسیاب‌های بادی بجنگند، بنابراین ابتدا مخالفان را در میان نیروهای کمونیست مشتکی «جوگیر»، «بی‌سواد»، «ناآگاه» و چنانکه تراب ثالث می‌نویسد: «در عمل پوششی چپی برای نقشه‌های احتمالی و بعدی تغییر رژیم» جلوه می‌دهند و بعد افسوس می‌خورند که چپ به پند و اندرزهای

داهیهانه‌ی آنها توجهی نمی‌کند. این پند و اندرزها البته روشن است. تا زمانی که حضرات فرصت کنند و در اوقات فوق برنامه‌شان حزب بلشویکی را تاسیس کنند که بتواند رهبری انقلاب را بر عهده بگیرد تمام صحنه، صحنه‌ی بازی‌ها و توطئه‌های «محور آمریکا و اسراییل و عربستان سعودی» است و چپ اگر به این ذهن‌های روشن زمانه‌اش تاسی کند باید کناره بگیرد، گوشه بنشیند و در انتظار روزی بنشیند که سرانجام فرودستان رهبران عالی‌قدرشان را کشف و از آنان تبعیت کنند. مشکل اما اینجاست که این رهبران عالی‌قدر همچنان از تاسیس حزب طراز نوین تن می‌زنند. سال‌هاست از لزوم تحزب حرف می‌زنند اما تاکنون یک پیش‌کنگره‌ی مجازی هم برگزار نکرده‌اند. طبقه‌ی کارگر نادان اما شرایط زندگی آنها را در نظر نمی‌گیرد، نمی‌فهمد آنها هم مشغولیت‌هایی دارند، افسرده می‌شوند، کار و زندگی دارند و سرانجام روزی که وقت و زمان بگذارد حزبی تاسیس می‌کنند تا فرودستان و طبقه‌ی کارگر را رهبری کنند و آنها را از دامچاله‌ی توطئه‌های امپریالیسم و جمهوری اسلامی برهانند پس بهتر است تا آن لحظه‌ی موعود فقر و فلاکت را تحمل کنند. مروجان سلحشور بی‌عملی و عاقبت البته دروغ هم می‌گویند. چپ انقلابی، نیروی رزمنده‌ی کمونیست تنها هوادار مداخله برای مداخله نیست، از دیدن آتش و دود و سنگ شعفرزده نمی‌شود. رفیق ما مهران جنگلی‌مقدم نوشته است: «پرسش سوزانی که باید به آن با همه‌ی نیرو پاسخ داد این است که چه آلترناتیوی خواهد توانست طبقه‌ی کارگر و لایه‌های میانی جامعه را که از دستکاری‌های نظام سرمایه‌داری و فاز متأخر نئولیبرالیستی آن به ستوه آمده‌اند از زیر سرکوب امروز و آینده رها کند؟ در حوزه‌ی تئوری کم و بیش مختصات آن را می‌دانیم اما پاسخ دقیق را باید در پراتیک سیاسی و اجتماعی و هم‌دوش معترضان در خیابان جستجو کنیم.»

رفقای کمیته‌ی جواد نظری فتح‌آبادی نوشته‌اند: «آنچه در این میان ضرورت تکرار و تکرار و تکرار دارد حرکت کردن به سوی تشکیل "اجتماعات محلی-قومی-کاری-زنانه" است تا با حفظ روند همبستگی، تشدید خشم و کینه و بازخوانی نبردها بتواند فاصله‌ی دورهای بعدی مبارزه را از یکدیگر کم و کمتر کند.» و رفقای سایت نقد نوشته‌اند: «رویکردی که در این خیزش‌ها و جنبش‌ها، ظرفیت‌ها، توان‌ها، اجتناب‌ناپذیری‌ها، قابلیت درخشش و رشد و شکوفایی تجربه‌های زنده و زیسته‌ی کارگران، افق بدیل ضدسرمایه‌داری و خودزاینده‌ی پراتیک در پیکریابی نهادها و گشایش چشم‌اندازهای رهایی‌بخش را ببیند، و به‌جای گوشزد اشتباهات رژیم و طرح پیشنهادهای مشفقانه و چارمجویانه برای نجات آن، خود را بخش و جزئی فعال از پیکره‌ی این گرایش‌ها تلقی نکند، با پشت پا زدن آشکار به جنبش تهیدستان و به‌جان آمدگان و افق‌رهایی، خود را



بازیچه آن توطئه‌ها و این جنبش را در سینی سیمین، تقدیم گرایش‌های ارتجاعی و منافع سیاسی و طبقاتی همان توطئه‌سازانی می‌کند که با ذره‌بین نظر "کارشناسان امنیتی" در جستجوی آنهاست. «چه چیزی باقی می‌ماند جز ابراز تأسف برای مسیری که این بخش از چپ پیموده و می‌پیماید؟ ترسیم سه مطلق که هیچ راه برون رفتی برای آن متصور نیست. قدرت مطلق امپریالیسم، قدرت مطلق جمهوری اسلامی و ضعف مطلق فرودستان و طبقه‌ی کارگر. چنین است که در صادقانه‌ترین ما به ازای عملی مواضعش به یکی از قدرتهای مطلق موجود که «واقعن» در برابر امپریالیسم مقاومت می‌کند آویزان می‌شود و در اشکال دیگر در وضعیتی گرفتار است که اگر امیر پرویز پویان زمانی جلال آل‌احمد را «خشمگین از امپریالیسم، ترسان از انقلاب» خواند، ترکیب «ترسان از امپریالیسم، خشمگین از انقلاب» مناسب‌ترین توصیف برای آنها باشد.»

### در پاسخ به او رفیق یاشار آذری نوشت:

به قول تروتسکی تدارک قیام یک هنر است و به قول لنین دعوت از مردم برای براندازی نظام سرمایه داری زمانی که توان برانداختن نداری یک جنایت است. و یک کمونیست دنباله روی از توده‌ها نمی‌کند بلکه همیشه یکقدم از توده‌ها جلوتر است و مسائل را آنطور که هست می‌بیند، نه آنطور که می‌خواهند ما ببینیم.

من این مسائل را چندین سال است که بیان می‌کنم چیز جدیدی نیست و شما کشف جدیدی نکرده‌اید، حکومت جمهوری اسلامی چرا هر ده سال (سال ۱۳۸۸ و ۱۳۹۸) کاری می‌کند که توده‌های ناراضی را به خیابان‌ها بیاورد؟ نیروهای امنیتی رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی با وجود آوردن آتش‌سوزی‌ها و غارت‌ها سعی کردند با دستاویز قرار دادن آن‌ها به اقدامات زیر دست یابند. یعنی همه چیز از قبل طراحی شده بود که: یکم، از این طریق می‌تواند رهبری‌های این جنبش را شناسائی، ترور و زندانی کند. دوم، از طریق گذاشتن وثیقه‌های سنگین جیب‌های خود را پر کند. سوم، بعضی از زندانیان را مجبور به همکاری کند. چهارم، با گذاشتن وثیقه‌های سنگین ترس از کار سیاسی را رواج دهد. پنجم، بی‌ثمر بودن سازمان‌های سیاسی را به نمایش بگذارد و... من این موضوع را در جریان سبزه‌ها در سال ۱۳۸۸ فهمیدم و از آن روز نیز در خیلی از صحبت‌هایم هر کجا توانستم بیان کردم و می‌کنم. تمام تشکلات کمونیستی/سوسیالیستی/کارگری اگر توان برانداختن نظام سرمایه‌داری را ندارید مردم را بی‌خودی به خیابان‌ها دعوت نکنید، زیرا جان

انسان‌ها ارزش دارد. تا زمانی که سازماندهی برای برانداختن نظام برایتان میسر نیست، از شرکت توده‌ها برای درگیری با نظام سرمایه‌داری جمهوری اسلامی که یکی از وحشی‌ترین نوع آن می‌باشد جلوگیری کنید، زیرا به غیر از کشته شدن انسان‌های بیگناه و مأیوس کردن توده‌ها کاری نمی‌کنید.

یک فرد آگاه باید بفهمد که گران کردن بنزین، آن هم سه برابر یعنی چه؟ یعنی بیا خیابان، تا ما بتوانیم از شر رهبری این جنبش برای ده سال آینده خیالمان را راحت کنیم. دیدیم که رژیم، قتل عام رهبری و حتی قتل عام مردم عادی را در این خیزش از قبل تدارک دیده بود.

تمام این برنامه‌ها با اطلاع سرمایه‌ی مالی جهانی انجام می‌گیرد. در حال حاضر سرمایه‌ی مالی جهانی به هیچ وجه هیچ آلترناتیوی بهتر از جمهوری اسلامی که بتواند توده‌ها را سرکوب کند سراغ ندارد. از اول انقلاب تا به امروز سرمایه‌ی مالی برای تحکیم جمهوری اسلامی نه تنها کمک کرده بلکه برای تثبیت موقعیت جمهوری اسلامی دست به هر کاری می‌زند، حتی براه انداختن جنگ (مثل جنگ ایران و عراق)، اما نه برای عوض کردن این رژیم. از کجا حکومتی جایگزین جمهوری اسلامی بکند که با دو میلیون آدمکش و جانی بیش‌تر و بهتر بتواند توده‌ها را سرکوب کند؟!

لنین و حزب بلشویک قبل از انقلاب اکتبر چندین بار از برگزاری تظاهرات علیه حکومت کرنسکی جلوگیری کردند، با همه‌ی اینکه در روسیه قدرت دوگانه حکمفرما بود و همان موقع قدرت حزب بلشویک چه از نظر کمی و چه از نظر کیفی قابل مقایسه با هیچیک از احزاب و گروه‌های ایرانی امروزی ما نبود و نیروهای امنیتی به اندازه امروز از لحاظ تکنولوژی و مالی مجهز نبودند. با این وجود، تا زمانی که قیام را خودشان سازماندهی نکرده بودند، از شرکت توده‌ها در تظاهرات ضد حکومت جلوگیری می‌کردند، هر چند با این وجود باز بعضی مواقع از کنترل بلشویک‌ها خارج می‌شد و باعث کشته شدن توده‌ها و شکست تظاهرات می‌شد. زمانی هم که مطمئن شدند که اگر در عرض چند روز قیام را سازماندهی نکنند، امکان پیروزی را از دست خواهند داد، قیام را سازماندهی کردند و پیروز شدند.

به همین خاطر لنین گفت دعوت از مردم برای کسب قدرت وقتی که قدرت براندازی ندری، یک جنایت است. یعنی مثل جریان‌ات استالینیستی، مانوئیستی و سانتریستی و برای بدنام کردن کمونیست‌ها بیرون گود ایستادن و گفتن لنگش کن، سهل و آسان است. پشت کامپیوترها نشستن و دستورالعمل صادر کردن که کاری ندارد.

البته قصد من جواب دادن و یا دفاع از تراب ثالث نیست، زیرا انسان زنده احتیاج به قیم ندارد. و خودش جوابگوی حرف هایی که می زند می باشد، همانطور که در صفحه ی سلحشور نوشت بزودی طی یک مقاله ی مفصل جوابگو خواهد شد. ولی یک چیز جالب بود و آن هم، آن هایی که منتظر بودند از تراب ثالث چیزی بدست آورند که علیه اش بکار برند، دستشان رو شد. از آنجایی که من شخصیت تراب ثالث را می شناسم، مطمئناً حتی اگر هم در هر جایی تحت هر شرایطی اشتباهی هم کرده باشد، می تواند از اشتباه خودش برگردد. من هم روزی استالینیست بودم، اما وقتی فهمیدم که استالینیزم هم از لحاظ تئوریک و هم تشکیلاتی یک جریان کاملاً ضدانقلابی است و دلیل شکست جنبش کمونیستی هم در سطح بین المللی تا به امروز بوده است از اشتباه خودم برگشتم و تروتسکیست شدم. و اشتباهات تروتسکیزم را هم درک کردم. به قول جرج برنارد شو:

تمام حقایق بزرگ در ابتدا توهین به مقدسات تلقی می شوند و سپس به مسخره گرفته می شوند و در نهایت به عنوان امری بدیهی پذیرفته می شوند.»

## رفیق بهروز رضوانی نیز چنین کامنت گذاشت:

### «Behrouz Rezvani»

«به نویسنده این خطوط که چیزی جز اتهام زدن نیست!  
در پیش اینکه، قبلاً یا همزمان با این نویسنده فرد فرج سرکوهی هم سعی کرد در قالب طنز خطوطی سرهم کرده و تحویل بدهد. تنها طنزی که در نوشته (کامنت) فرج سرکوهی در صفحه حسن مرتضوی بود، مضحک بودن نوشته / کامنت بود!

اگر این اتفاقی نباشد که ناگهان در چند صفحه فیسبوکی، صاحبان صفحه و یکسری مرشد شروع به اتهام زنی و فحاشی و حتاکی به رفیق تراب ثالث می کنند، درد ما بزرگتر از حد تصور ماست!  
بنظر من،

- نوشته رفیق تراب ثالث یک کامنت بود و نه حتی مقاله.  
اما آنکه رفیق تراب ثالث را میشناسد، میداند این دانشمند طی ۵۰ سال فعالیت سیاسی همواره دانسته حرف میزند و همواره ادعاهای خود را علمی توضیح میدهد و در پراکسیس اثبات میکند.

- این مضحک نویسان میبایست منتظر انتشار مقاله توضیحی - جامع از سوی رفیق تراب ثالث میشدند، آنگاه اگر مکانی برای اتهام زنی میبود، عمل میکردند!

یعنی، این افراد مضحک نویس بهتر میبود اول از رفیق تراب ثالث میپرسیدند، قبل از اینکه مانند همیشه به رسم آشنای خودشان و پیشینیانشان یعنی همان هایی که طی دهه ها (در ایران و خارج و در سطح جهان) درون جنبش های انقلابی طبقه کارگر نفوذ کردند تا با ترویج تفکرات انحرافی شان جنبش های انقلابی از درون نابود کنند!

این دسته (حسن مرتضوی، کورش سلحشور، آرش آذر، مهرزاد دشتبانی، هژیر پلاسچی و احتمالاً چندی دیگر) از "مضحک نویسان" که بنظر من دانسته و در ارتباط یا یکدیگر عمل کردند، حتی نوشته رفیق تراب ثالث را نه درست خوانده اند و نه صحیح فهمیده اند!

مثال: همه منتقدان چنان از کلمه "دشمن" استفاده ابرازی میکنند که انگار رفیق تراب ثالث مردم را "دشمن" خطاب کرده است! واقعا شرم آور است.

بنظر اینان، چونکه خودشان در آموزش و عمل مارکسیسم انقلابی محتوا و وزنی ندارند، در هوای تازه و آسمان روشن اعتبار ندارند و در آبهای روان فقط نقش مسدود کننده میگیرند، بدیهی ست سعی میکنند تا اختلال کنند و از طریق فحاشی، اتهام زنی ووو آب را گل آلود کنند.

همه این مضحک نویسان به یقین همان کسانی هستند که در طی دهه ها، دو مراسم بحث و مناظره و ... در مقابل آموزشهای مارکسیستی توسط رفیق تراب ثالث مفتضحانه به گل نشستند و توان استدلال نداشتند.

طبیعیست، این دارودسته فقط منتظر آن میمانند تا استخوانی پیدا کنند و آنرا در گلوی دیگران فرو کنند. قبل از آنکه علاقه مندان به علم فرصت آگاهی انقلابی پیدا کنند.

در پایان، بسمت این مضحک نویسان یک ضرب المثل المانی - یونانی: "طرف ماست در شلوار داره، فکر میکنه صاحب کارخانه پنیرسازی ست!"

**در اینجا بود که دو نفر دیگر نیز دوستانه به برخورد این آقا انتقاد کردند و او در جواب یکی از آن ها این طور نوشت:**

**HazhirPelaschi**

«راستش شعله جان این که اینقدر «دموکرات» شده ایم که حتا در قبال چنین اظهارات مشعشعی قائل به برخورد نظراتیم خودش به اندازه ی کافی جذاب است. البته اگر اینها را مثلن فرخ نگهدار گفته بود یا عطاالله مهاجرانی لایذ وضع فرق می کرد و دیگر خبری از «بی رحمی به خودی» نبود ولی ایشان چون تراب ثالث است و گویا از دانشمندان بزرگ جهان باید با ایشان موضوع

به موضوع بحث کرد. مثلن در مورد این که کسانی که در آبان ماه به خیابان آمده بودند عوامل محور آمریکا و اسرائیل و عربستان سعودی بودند یا نبودند باید بنشینیم و بحث کنیم چون میلیون ها نفر پشت در خانه‌ی آقای ثالث یا پشت در خانه‌ی من صف نکشیده‌اند هر چند البته نزدیک به هشت هزار نفر در زندان‌های رسمی و غیررسمی تلبار شده‌اند که احتمالن بسیاری‌شان همین حالا برای اعتراف به وابستگی به محور آمریکا و اسرائیل و عربستان سعودی تحت فشار و شکنجه‌اند. منتها متهم کردن آنها به عامل آمریکا و اسرائیل و عربستان سعودی بودن نزد آقای ثالث فقط «یک نظر» است که خب می‌تواند اشتباه هم باشد و عجب! به همین بی‌گناهی و معصومیت. لازم هم نیست کسی نقره داغ شود همین که یاد بگیرد پای پست کسی که تازه از زندان قطع ارتباط شده‌ی وطنی، با هزار زحمت آمده فیس‌بوک و آنچه توانسته را نوشته است با وقاحت ننویسد که خودتان خیر نداشتید و به ترفند رئوس دستگاه به خیابان آمدید تا نقشه‌ی آمریکا و اسرائیل و عربستان سعودی نقش بر آب شود هم کافی است. خون آنها که تراب ثالث آنها را در یک لغزش فرویدی «دشمن» خوانده هنوز روی زمین داغ است و این انگزنی‌ها البته که «نظر» نیست، توجیه و توضیح جنایت است.»

به غیر از این چند مورد، افراد پرت و پلاگوی دیگری هم برای همدیگر پست و کامنت گذاشته‌اند، **Asghar Izadi**. از آن جمله است.

**شخصی به نام اصغر ایزدی در صفحه فیسبوک خود این طور آورده است:**

«شاید تراب ثالث اطلاع نداشته و یا فراموش کرده است که بنویسد: چون نقشه "سونامی بزرگ" توسط اردوغان (ترکیه) لو رفت، آنگاه سران رژیم جمهوری اسلامی ناچار شدند زوتر از موعد "شورش را کلید بزنند."»

**فرد دیگر نیز به نام سیروس ملکوتی SirusMalakooty در صفحه فیسبوک اصغر ایزدی این طور کامنت می‌گذارد:**

«به نظر میاد تراب داره به سیم اخر میزنه و وارد بازیهای تئوری توطئه از جنس دست دومش شده.»

\*\*\*

از سکوت حسن مرتضوی در مورد توهین و افتراهای همپالکی هایش مانند فرج سرکوهی گرفته ... تا مسخره بازی های هژیر پلاسچی در نوشته هایش و استفاده از سبک مزاح برای سرکوب کردن نظر مخالفش... تا افرادی مانند کوروش سلحشور و بقیه، جملگی در یک درد مشترکند: درد نادانی؛ درد نداشتن تنوری! به عبارت دیگر، این ها اگر واقعاً بدون هیچگونه غرض و از روی نادانی به این طرز تفکر رسیده اند، ما باید برای چپ ایران زانوی غم به بغل بگیریم. ببینید این افراد پرمدعا با تهمت و توهین و مسخره بازی به میدان می آیند و از رفیقی که به گفته خودشان از قبل با سابقه اش آشنایی داشته اند و برخی از این ها به قول خودشان [با تزویر و ریا] تراب ثالث را از نزدیک می شناسند، چگونه رفتار می کنند!! گویی مغز بیمار این افراد، بزرگ تر از یک نخود نباشد، زیرا این مغزها حتی قادر نیستند که در مقابل یک کامنت، یک کامنت بگذارند و از نویسنده کامنت سوال کنند که منظورش چیست! هر کدام از این افراد که واضح است، به هیچوجه منظور رفیق تراب ثالث را درک نکرده است، به تنهایی و یا با کمک دیگری بالای منبر پست و کامنت فیسبوکی رفته، برداشت خود را به عنوان منظور این رفیق به دیگران تحمیل کرده و در برداشت خود صد درصد مطمئن است! ظرفیت مغز کوچک و فرهنگ خرده بورژوازی و بوروکراسی استالینیستی، به حدی ناچیز است که فردی به نام محمد قزنوان **Mohammad Ghaznavian** در صفحه مهرداد دشتبانی می نویسد: «من تحلیل ندارم. خشم دارم و بس. تحلیل را واگذار می کنم به از گل های هیچی ندار مثل تراب ثالث، بهمین شفیق و گنگ محور مقاومتی پراکسیس و شرکایشان در مجله هفته و تدارک".» این شخص درست می گوید؛

او جز خشم خرده بورژوازی و درک بوروکراتیک استالینیستی هیچ چیز دیگری برای انقلابیون طبقه کارگر ندارد. یا شخص هژیر پلاسچی که خیلی هم ادعای سوسیالیست بودن دارد، در «تحلیل» خود به عنوان یک سوسیالیست کامنت رفیق تراب ثالث را به «دایی جان ناپلئون» و «شرلاک هلمز» (Sherlock Holm) تعمیم می دهد و او را با به اصطلاح طنز به تمسخر می کشد. آیا این برخوردها ریشه در ماهیت فرهنگ خرده بورژوازی و بوروکراتیک و سرکوبگر استالینیستی ندارد؟! کوروش سلحشور می گوید: «تراب ثالث و یاسمین میظر تکلیفشان را با جنبش کارگری و کمونیستی روشن کرده اند. آن ها به صف محور مقاومت با رهبری سپاه قدس تعلق دارند و این تعلقشان را علنا اعلام کرده اند. پیروانشان هنوز در سکوت تلاش می کنند به روی این کثافتکاری خاک بریزند. جریان منشعبشان هم سال هاست که از کارگران ایران می خواهد در اول ماه مه به تظاهرات خانه کارگر فاشیستی بروند و آنرا انقلابی!! کنند. پیروان آنها هم سکوت کردند. پشت این سکوت ها منافع طبقاتی نهفته است. این منافع بورژوازی امپریالیستی ایران است که از دهان تراب ثالث و یاسمین میظر بیان می شود و از جانب پیروانشان تحمل می گردد. افشای این همدستان بورژوازی وظیفه هر انقلابی کمونیستی است» این چگونه سوسیالیست انقلابی/کمونیست انقلابی ای است که به علت نداشتن توافق نظر و بدون هیچ گونه بحثی، جمع بندی خود را با فحاشی و توهین و افترا به پایان می رساند؟! آیا این است روش کار در سوسیالیسم انقلابی؟! اگر قرار باشد که حق آزادی بیان و عقیده تنها برای موافقان ما وجود داشته باشد که دیگر ما فرقی با جمهوری اسلامی نداریم. جمهوری اسلامی ایران هم فقط گردن مخالفان خود را می زند و با همه می سازد، تا زمانی که چیزی خلاف

گفته امام گفته نشود! ضربه‌ی این روش کار حتی بدتر از جنایات جمهوری اسلامی است، زیرا تمام این کثافتکاری‌ها به نام سوسیالیزم جا انداخته می‌شود. یعنی استالینیزم به جای مارکسیزم/کمونیزم/سوسیالیزم به کارگران و زحمتکشان تحمیل می‌شود. در حالی که جمهوری اسلامی هر کاری را به اسم اسلام انجام می‌دهد و تمام کثافتکاری‌ها و جنایت‌هایش به اسم اسلام تمام می‌شود. رفتار این آقایان دقیقاً همان چیزی را ثابت کرد که رفیق تراب در پایان کامنت خود آورده بود: «مهمترین درسی که باید گرفت این است که وضعیت نیروهای مترقی ما بسیار اسفناک تر از سال ۵۷ است...»

دلیل دیگر اینگونه برخوردهای هیستریک و دیوانه وار این است که این افراد مأموریت دارند که همواره صدای نیروهای انقلابی را در گلو خفه کنند. زیرا بندگان این افراد به جریاناتی مانند حزب چپ (تو بخوان توده‌ای‌ها و اکثریتی‌ها) هوادارانش و یا گرایش مازیار رازی و آرام نوبخت که درونشان افراد توده‌ای و اکثریتی کم نیستند (یا همه‌ی این جریان‌ها با هم) وصل است. زیرا در بین این‌ها کسانی هستند که با همه‌ی این جریان‌ها کار می‌کنند. این‌ها منتظرند تا از آب گل‌آلود ماهی بگیرند. این‌ها در مبارزات انقلابی کارگری شرکت می‌کنند تا آن را به انحراف بکشند. این‌ها مردم بدون سلاح، بدون برنامه و بدون رهبری را تشویق به بیرون آمدن از خانه‌هایشان می‌کنند تا در صحنه‌ی خیابان‌ها توسط اوباش رژیم مورد حمله قرار گرفته و کشته یا دستگیر شوند. اینگونه اعمال خاننازه، جنایتی بیش در حق انقلابیون افسار کارگری نیست.

طی این ۴۰ سال گذشته، نیروهای انقلابی افسار کارگری بارها تجربه کرده‌اند که این تنها بورژوازی حاکم و نشسته بر تخت قدرت نیست که دشمن آن‌ها



است، بلکه بورژوازی فرصت طلب اصلاح طلب، خرده بورژوازی روشنفکر و آلوده به فرهنگ بوروکراتیک استالینیستی هم هست که برای بورژوازی به مانند سپر بلا عمل می کنند. پیشروی کارگری و انقلابیون درون اقشار کارگری باید هشیارانه با توطئه ها و دسیسه های این طبقات در طول مبارزات خود و به طور مداوم بشدت برخورد کرده و ماهیت آنان را فاش نمایند تا هیچیک از نیروهای انقلابی بازیچه دست این ها نشده و آسیب نبیند.

هر زمان که عناصر معلوم الحالی مثل اینان که در این مقاله نام برده شده اند، به جای دامن زدن به بحث و برخوردهای رفقیانه که کمک به درک بهتر شرایط روز سیاسی-اجتماعی ما می شود- از در دشمن تراشی و دروغ، تهمت و افترا وارد شوند، باید زنگی در ضمیر ناخودآگاه ما به صدا در آمده و ما را هشیار کند و به ما هشدار بدهد، این آتشی است که دشمن افروخته است. تأثیرنسبت دروغ دادن، به کسی توهین کردن، به او افترا زدن و یا به تمسخر کشیدن، ابزار سرکوب بوروکراسی خرده بورژوازی استالینیست است. اینگونه عناصر چپ که از سرکوب، خفقان، دستگیری، اعدام یا کشتاری که جمهوری اسلامی در ظرف این ۴۰ سال انجام داده است، شکایت دارند، در صورت داشتن موقعیت، با مخالفان خود به همان روشی برخورد می کنند که رژیم در ایران انجام داده است؛ همان طوری که استالین تمام بلشویک ها کشتار کرد.

در بخش پایانی ما تنها کامنت های حسن معارفی پور را می آوریم زیرا زمانی که او این کامنت ها را گذاشت رفقا (پاشار آذری، بهروز رضوانی و سمیرا یادگار) در صفحه سلحشور بلوکه شده بودند. اضافه بر این، کمسیون در

رابطه با حسن معارفی پور اخیراً مقاله هایی را هم صوتی و هم کتبی به روی صفحه فیسبوک کمسیون گذاشته است.

طرز برخورد و بیان لمپنیستی، فالانژیستی و استالینیستی حسن معارفی پور بعد از بلوکه شدن سمیرا یادگار، یاشار آذری و بهروز رضوانی توسط کوروش سلحشور در کامنت ۱ علیه تراب ثالث:

«یاشار آذری لمپن جد و ابادته آشغال»

«برین گم شین وگرنه روز انقلاب چوب تو استینتان خواهیم کرد.»

«یاشار آذری مجید آذری، اقبال نظرگاهی، یاشار آذری، سعید صالحی نیا، بهروز رضوانی و چند نفر دیگر اگر پاسدار هم نباشند، برای من با یک سپاهی تفاوتی ندارند. برین گم شین بیسرف ها»

«کوروش من اینها رادر خط وزرات اطلاعات می بینم. رفقای سابق همین بهروز رضوانی به من گفتند که این ادمک علاوه بر مشکلات روانی، مشکلات دیگری دارد که من دوست ندارم واقعا این مسائل را به فضای مجازی بکشانم. یکی از این مشکلات سکسیسم اوست. او از هر زنی چه اطلاعاتی باشد چه نباشد دفاع می کند، شاید بتواند از این طریق دل یک نفر را برای همبستری به دست بیاورد. سر همین مسائل از جریان مازیار رازی با اردنگی بیرونش انداختند. بابا من این زباله را یک سال هست بلاک کردم، در این یک سال شخصی و علنی به سبک اوباش سپاهی علیه من تبلیغ می کند. من هم یک بار بهش گفتم حرف حسابت چیه؟ بیا صحبت کنیم. حتی اخن بودم بهش زنگ زدم گفتم بیا حضوری صحبت کنیم. اون روز فکر کنم ساقی اش نیومده بود عصبی بود و شروع به فحاشی کرد. من هم به روش های انقلابی تکیه کرده و گفتم هر جا بگیرمت یک شیشه نوشابه بهت میدم که خودت هر کاری دوست داشتی باهاش بکنی وگرنه تو میری تو اون شیشه. این پیوز ول کن نیست. اگر جاسوس هم نباشد برای من از یک جاسوس کثیف تر است، چون اب به جوی رژیم ایران می ریزد. باور کن هر جا گیرش بیارم دیگر باهاش بحث نمی کنم بلکه مثل یک فاشیست باهاش برخورد می کنم. برو گم شو فاشیست باون یاشار آذری بی شرف تر از خودت. برو تریاکت را بزن و دست از سر کمونیستها بردار، وگرنه در آینده ی انقلاب مثل یک سپاهی باهات برخورد می کنیم و گولاگ در انتظارت خواهد بود. در گولاگ قاچاقچی مواد مخدر گیر نمیداد و از خماری خودت تلف می شی»

**کمیسیون:** اظهار فضیلت جناب آقای حسن معارفی پور را با دقت بازخوانی کنید.

(«برین گم شین بیشرف ها»، «این پیوز ول کن نیست»، «بی شرف های زن ستیز»، «مشکلات سکسیسم»، «فاشیست»، «پرو تریاکت را بزَن»، «بنگی»، «روز انقلاب چوب تو استینتان خواهیم کرد»، «باور کن هر جا گیرش بیارم دیگر باهش بحث نمی کنم بلکه مثل یک فاشیست باهش برخورد می کنم»، «در آینده ی انقلاب مثل یک سپاهی باهات برخورد می کنیم»)

نوشته های حسن معارفی پور بعد از بلوکه شدن رفقای نامبرده در کامنت ۲ علیه آن ها :

«[KorushSalahshoorHassan Maarefipour](#) من اطلاعات دقیقی از همکاری این یاشار آذری، بهروز رضوانی و همپالگی هایشان با دستگاه های امنیتی ایران ندارم، اما مسیری که این جریان منحن پلیسی در پیش گرفته است، چیزی جز خدمت مستقیم به رژیم فاشیست و آدمخوار جمهوری اسلامی ایران نیست. اینها دارند دقیقا به رژیم می گویند، که حسن معارفی پور، کوروش سلحشور، آرش آتش و دیگران دارند با همدیگر کار می کنند، تا شاخک های حسی رژیم فاشیستی ایران را تحریک کنند. این یعنی همکاری با پلیس، حالا در نتیجه ی حماقت است، یا گاهانه نتیجه اش برای ما یکسان است. این ارادل موسوم به تروتسکیست بیش از یک سال است تبلیغات گوشخراشی علیه من راه انداخته اند، اما دود این تبلیغات به چشم خودشان رفته است. مردم آگاه و مبارز این ها را به عنوان جاسوس میشناسند و ما را جدی تر می گیرند. از ده ها رفیق در داخل و خارج شنیده ام، که بهروز رضوانی بنگی را به خاطر تبلیغات علیه من به زباله دان فیسبوک انداخته اند. پس برین هی جار بزنیید. لمپن این بی شرف های زن ستیز سکسیست هستند که مثل رژیم فاشیستی ایران مشغول کروکی کشیدن و دشمن سازی از فعالین کمونیست هستند.»

**کمیسیون:** حسن معارفی پور می گوید: «این ارادل موسوم به تروتسکیست بیش از یک سال است تبلیغات گوشخراشی علیه من راه انداخته اند» با گفتن این جمله خود نشان از استالینیست بودن حسن معارفی پور است، نکته ی دوم

رفقای ما در هیچ برخوردی علیه این شخص از "تبلیغات" استفاده نکردند؛ طرز برخورد و حرف های او، خود، مدرک است.

جمله‌ی «... رژیم فاشیست و آدمخوار جمهوری اسلامی ایران...» مضحک‌ترین بخش کامنت اوست. او با این جمله فرهنگ ماقبل تاریخی خودش را به نمایش می‌گذارد. در دنیای امروز ما از هیچکس نشنیده بودیم که جمهوری اسلامی "آدمخوار" هم هست. او با این سبک برخورد استالینیستی نشان می‌دهد که تا چه اندازه نسبت به مارکسیزم بیگانه است. و بالاخره «اینها دارند دقیقاً به رژیم می‌گویند، که حسن معارفی‌پور، کوروش سلحشور، آرش آتش‌دیگران دارند با همدیگر کار می‌کنند، تا شاخک‌های حسی رژیم فاشیستی ایران را تحریک کنند. این یعنی همکاری با پلیس...» از همه تعجب‌آورتر است. حسن معارفی‌پور در حالی اینطور "تحلیل" می‌کند که در پُست بالاتر در صفحه کوروش سلحشور عکس و فیلم همین افراد که نامبرده است، با هم و در یک آکسیون در کنار هم گذاشته شده و همکاری این چند نفر را خود با مدرک نشان داده‌اند و در کامنت‌ها هم می‌بینیم که چگونه به یکدیگر نان قرض می‌دهند. لذا لزومی که این سه رفیق ما بخواهند «...شاخک‌های حسی رژیم فاشیستی ایران را تحریک کنند...» برخورد بیشترمانه‌ی حسن معارفی‌پور به رفیق بهروز رضوانی نیازی به پاسخ ندارد، این کمیسیون پاسخ او را در نشستی که با رفیق بهروز رضوانی داشته، داده و بر روی صفحه این کمیسیون موجود است. اما حسن معارفی‌پور بتازگی در مصاحبه‌ای که با «برنامه‌ی ایده‌ها و ریشه‌ها» شماره‌ی ۱۷۲ چنان پشتک وارو زده روی هر چه «زن ستیز سکسیست» در جهان را سفید کرده

است در لینک زیر مشاهده می کنید که او چگونه با همسر و فرزند نوزاد خود رفتار می کند. این دقیقاً همان چیز است که او به دیگران نسبت می دهد.

[https://www.youtube.com/watch?v=Ki9CdOSRiNg&feature=youtu.be&fbclid=IwAR0RvEGQgPsJmsoUSFOfjNsvMRI-I9eSRZMEDfsV4Wc\\_O^ziCF9aCOzW^A](https://www.youtube.com/watch?v=Ki9CdOSRiNg&feature=youtu.be&fbclid=IwAR0RvEGQgPsJmsoUSFOfjNsvMRI-I9eSRZMEDfsV4Wc_O^ziCF9aCOzW^A)

## کارل مارکس:

پس اگر کار ما این نیست که آینده‌ای بسازیم که برای همیشه به همه‌ی مشکلات انسان پایان دهد، آنچه اکنون باید انجام دهیم کاملاً مشخص است: منظورم نقد بیرحمانه‌ی هر چیز موجود است، بیرحمانه به این معنی که این نقد نه از پیامدهای خود هراسی دارد و نه از درگیر شدن با قدرت‌های حاکم. (نامه به آرنولد روگه سپتامبر ۱۸۴۳)



## تحلیل کمیسیون

«کمیسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری» در این بخش کامنت‌های مذکور را به تحلیل می‌کشد تا ماهیت هر یک از این افراد و پایگاه طبقاتی و سیاسی آن‌ها را روشن‌تر کند:

**کوروش سلحشور:** «تراب ثالث و یاسمین میظر تکلیفشان را با جنبش کارگری و کمونیستی روشن کرده اند.»

**کمیسیون:** آنچه که در این پست کاملاً نامشخص است، این است که کامنت فرد تراب ثالث چه ربطی با یاسمین میظر دارد؟! نکته‌ای که کوروش سلحشور هرگز به آن پاسخ نداد. امر مسلم، این شخص در این جمله به دنبال

حقیقت و روشنگری انقلابی نیست، بلکه برای بکرسی نشان دادن اهداف اصلی خود، از هیچگونه دروغ و افترايي رویگردان نیست.

**کوروش سلحشور:** «آنها به صف محور مقاومت با رهبری سپاه قدس تعلق دارند...»

**کمسیون:** کوروش سلحشور در این جمله فقط به دنبال گرد و خاک کردن است و به همین دلیل به سنوالاتی هم که از او می شود پاسخ نمی دهد. مثلاً توضیح نمی دهد که چرا کلمه «محور» در کامنت تراب ثالث را به کلمات «محور مقاومت» تغییر داده و از آن نتایج بی ربط خود را می گیرد. آیا هدف دیگری غیر از صرفاً یاهو گویی در فرصت بدست آمده، وجود دارد؟! به عقیده ما نه!

برای کسانی که آشنایی ندارند باید توضیح دهیم که «محور مقاومت» جریان تازه ای است که از چند تن توده ای/اکثریتی ها (با نیروهای سرکوب رژیم) درست شده تا ضمن حضور این جریان درون مبارزات کارگری و جاسوسی و شناسایی کارگران پیشرو، همزمان نقش وسیع حزب توده و قداره بندهای اکثریتی آن درون دستگاه سرکوب و جاسوسی رژیم کمرانگ گردد. در نتیجه می بینیم که «محور مقاومت» و محور مورد نظر تراب ثالث (محور آمریکا-اسرائیل-عربستان) با هم هیچگونه ارتباطی ندارند و این مغلطه کاری و ایجاد تشابه اسمی دقیقاً بر پایه ی (همان طوری که کوروش سلحشور می گوید) «منافع طبقاتی» خودش است. آیا این سنوال پیش نمی آید که منافع طبقاتی این شخص به کجا وصل است!؟

**داوود شمسایی:** «کورش جان این دوتن سالهاست که در همین خطی که

گفتی هستند.»

**کمسیون:** ما هر چه سعی کردیم ببینیم این «خط» چه خطی است که بین «این دو» مشترک است، چیزی پیدا نکردیم، به ویژه که توضیح شخص داوود شمسایی در ذات خودش، «این دو» را از هم جدا می‌کند. آیا فرد داوود شمسایی واقعاً مشکل ربط دادن مسائل را دارد یا اینکه در حقیقت ربطی نمی‌تواند بیابد و صرفاً کلمات را سر هم می‌کند؟! ما معتقدیم که اینگونه افراد فقط به دنبال خراب کردن دیگران هستند و در این راه، حتی قدرت تشخیص اینکه حرف هایشان ارتباطی با موضوع دارد یا نه را ندارند.

**آرمان کوشا:** «کمونیستهای انقلابی و ماکسیست لنینیستها باید به مراتب شدید تر با این گرگهای در لباس میش برخورد کنند. بسیار خطرناکند برای جنبش...»

**کمسیون:** ماهیت افراد را همیشه در برخوردشان با مخالفانش باید جستجو کرد. آرمان کوشا در رابطه با یک کامنت این طور برخورد می‌کند! تو گویی او در مناظره تن به تن نشسته بوده و بحث کرده و حالا به این نتیجه رسیده است که «کمونیست های انقلابی» برای مبارزه با مخالفان خود تنها یک راه دارند. یعنی این شخص بدون اینکه جویای منظور اصلی رفیق تراب ثالث در کامنت بشود، با پیشداوری اولین قدمی که برمی دارد تا دیگران را نصیحت کند دستور سرکوب و قلع و قمع این رفیق است. آیا شما شباهتی در این رفتار با برخورد امروز رژیم سرمایه داری ایران نمی‌بینید؟! به عقیده ما این طرز برخورد با طرز برخورد رژیم با مخالفان کاملاً یکی است. تنها



تفاوت در این است که رژیم در قدرت نشسته و ابزار سرکوب را در دست دارد، ولی افرادی مانند آرمان کوشا فاقد قدرت سیاسی اند. این ها که خود را «کمونیست های انقلابی و مارکسیست لنینیست» می دانند، کوچک ترین وجه مشترکی با اصل اول کمونیزم، یعنی حق آزادی بیان (برای همه از جمله مخالفان) ندارند. در حالی که بنای جامعه ی کمونیستی بر اصل آزادی بیان متکی است. یعنی در جامعه ای که انسان ها چه در دوران انتقالی و چه در جامعه کمونیستی/سوسیالیستی نتوانند حرف یا نظر خود را (درست یا غلط) رو به عموم جامعه مطرح کنند، انقلاب سوسیالیستی را نخواهد توانست حفظ کرده و از مرحله ی دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا (دوران گذار) به سوی جامعه ی کمونیستی حرکت کند و لاجرم انقلاب شکست می خورد. بعد از به انجام رسانیدن انقلاب سوسیالیستی، آنچه که می تواند انقلاب را در برابر دشمنان محفوظ بدارد، حق بروز عقاید و نظرات همه به طور آزاد و بدون ترس از خفقان و سرکوب است؛ فضایی که به همه به یک اندازه امکان رشد فکری و نظری می دهد و هیچکس را به خاطر اعتقادات (حتی اعتقادات مذهبی یا بورژوایی) و نظرات سیاسی و تنوریک سرکوب، شکنجه و اعدام نمی کند. یا به قول استالینیست ها «چوب توی آستینشان نمی کنند». آیا اینگونه افراد با دنیای کمونیست حقیقی فاصله زیادی ندارند؟! آیا نه این است که این ها از القاب کمونیست/سوسیالیست/لنینیست/... صرفاً برای گمراه کردن نیروهای کارگری پیشرو و فعال استفاده می کنند؟! به عقیده ما این ها عمداً یا سهواً در ماهیت خود دشمن انقلاب سوسیالیستی و دموکراسی سوسیالیستی انقلابی هستند.

**Hossein Soleymani** حسین سلیمانی از جمله آن استالینیست هایی است که کتاب را از آخر به اول می خوانند. آن ها حاضر به درک و تحلیل ریشه ای از مسائل نیستند و در نتیجه متوصل به تعصبات خرده بورژوازی مذهبی می شوند. در پیش و بعد از انقلاب ۵۷ استالینیست ها و مانوئیست ها ایرانی از تروتسکی وحشت داشتند و تروتسکیست ها را «چرخ پنجم» می خواندند؛ تروتسکی را عامل امپریالیزم می دانستند، بدون اینکه حتی یک مطلب از تروتسکی که توسط کرملین سانسور نشده بود، خوانده باشند. از این بدتر اینکه بعد از بیش از چهل سال که از انقلاب ایران گذشته و اینگونه افراد فرصت این را داشته اند که عملاً نتیجه و عاقبت اعتقاد به انقلاب «دو مرحله ای» و «سه مرحله ای» و «سوسیالیزم در یک کشور» را با حمایت از خمینی به عنوان «بورژوازی ملی» تجربه کنند، هنوز هم این توانایی را ندارند که با حقیقت امر مبارزه ی طبقاتی روبرو شوند.

استالین و همپالکی های حزبی اش مثل بوخارین، زینویف و کامنف با پیاده کردن سیاست «سوسیالیزم در یک کشور» در شوروی و در اقمار خود در بلوک شرق، نه تنها مانع رشد انقلاب سوسیالیستی در سطح جهانی شدند، بلکه تا توانستند ریشه ی مبارزات طبقاتی و انقلابات سوسیالیستی را با نابود کردن انقلابیون، از جمله شخص تروتسکی خشکاندند. در این میان استالینیست ها و مانوئیست های ایرانی اغلب بدون شناخت و آگاهی از حقایق و در نتیجه ی تبلیغات (یا پروپاگاندای) حزب توده در زمان محمدرضا شاه و بدون آگاهی و علم به اینکه چگونه عوامل «گ. پ. او» (مانند عطاالله کامبخش) در ایران افراد حزب کمونیست ایران (۵۳ نفر از جمله تقی ارانی) را لو داده و پس از دستگیری همه ی آن ها را زندانی کردند و تقی ارانی را در

زندان با سم کشتند. طبق مدارک انور خامه ای یکی از اعضای اصلی کادر مرکزی حزب توده (که بعداً از آن حزب انشعاب کرده و بیرون آمد)، «عطاالله کامبخش در کشتن تقی ارانی و پیشه‌وری مستقیماً دست داشت.»<sup>۱</sup>

«سه میلیون و نیم، انسان وارسته و ادامه‌دهندگان بر حق راه «لنین»، که به مبارزه با این سیاست‌گذاری برخاستند، بین سال‌های ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۹، در دادگاه‌های فرمایشی که حکم آن از پیش مشخص شده بود، به عناوین ناباورانه‌ای همچون: «دشمن خلق» و «حامیان عوامل بیگانه» به جوخه‌های تیرباران استالین فرستاده شدند.

رفیق زنده جاوید «نیک‌بین»، یکی از کمونیست‌های متعهد و غیوری بود که در موج دوم کشتار و تصفیه‌های استالینی در سال (۱۹۳۹)، به علت مخالفت عیان با سیاست‌های کرم‌لین بخصوص در مورد جنبش چپ ایران، به عنوان خانگی که هویت «گروه ۵۳ نفر» را افشاء کرده، به جوخه‌های آتش استالین سپرده شد.»<sup>۲</sup>

«فقط در شب تشکیل‌کنگره‌ی هجدهم حزب، پس از استعفای یژف بود که مطبوعات واقعاً شروع به برجسته کردن نقش اساسی استالین در مبارزه با «دشمنان خلق» کردند. این مضمون در کنگره‌ی مارس ۱۹۳۹ از طرف بسیاری از سخنرانان پرورانده شد. مثلاً اشکیریاتف اظهار داشت:

---

<sup>۱</sup> - دکتر انور خامه ای خاطرات سیاسی: ۱- پنجاه و سه نفر؛ ۲- فرصت بزرگ از دست رفته، ۳- از انشعاب تا کودتا» نشر گفتار، تهران، ۱۳۷۲

<sup>۲</sup> - با آغاز جنگ جهانی دوم در سپتامبر ۱۹۳۹ استالین دستور می‌دهد که هزینه زندان‌ها و اردوگاه‌های کار اجباری پائین آورده شود. یکی از راه‌هایی که «بریا» برگزیده بود، رسیدگی مجدد به پرونده‌ها و اعدام زندانیان سرشناس بود. در این کُشت و کُشتار دو حزب ایران و لهستان همه رهبران‌شان را از دست می‌دهند که پس از مرگ استالین و اعدام بریا به دست خروشچف، بی‌گناهی آنان ثابت و تمامشان تبرئه می‌شوند. (مقدمه‌ی دکتر «غازیانی» بر کتاب سرگذشت «مرتضی علوی» نوشته‌ی «نجمی علوی»، انتشارات مرد امروز، ۱۳۷۰، ص ۹).

«رفیق استالین حذف دشمنانی را که به درون حزب نفوذ کرده بودند، رهبری کرد. رفیق استالین بما شیوهی جدیدی از مبارزه علیه خرابکاران جدید را آموخت؛ او بما یاد داد که به نحوی سریع و غیرقابل بازگشت خود را از شر این عناصر دشمن خلاص کنیم.»<sup>۲</sup>

بزرگ ترین خیانت حزب توده لو دادن انقلابیون حزب کمونیست ایران نبود، بلکه ترجمه، چاپ و انتشار مطالب به اصطلاح مارکسیستی ای بود که کرملین دستور چاپ می داد. به عبارتی دیگر باید گفت، حزب توده از یک طرف انقلابیون کمونیست را به طور کلی نابود کرد و از طرف دیگر، با آموزش های انحرافی از مارکسیزم و مفهوم حقیقی انقلاب سوسیالیستی، جوانان ایران را نسل ها به عقب راند.

نتیجهی بسیار ساده و پیش پا افتاده این خیانت این شد که از حزب توده (و سپس اکثریتی ها) گرفته تا سازمان های استالینیستی و مانوئیستی مانند طوفان، راه کارگر، طیف فدائیان، اتحادیه کمونیست های ایران، حزب کمونیست کارگری (با منصور حکمت و بی منصور حکمت) و... پیش از انقلاب همه و همه در نهایت نه تنها در تنوری های خود، متکی به ایدئولوژی استالینیستی و مانوئیستی بودند، بلکه از نظر فرهنگی نیز در محدوده فرهنگ بوروکراتیک خرده بورژوازی استالینیستی باقی مانده و هرگز نتوانسته اند به اصول ابتدایی کمونیزم انقلابی/سوسیالیزم انقلابی پی ببرند. از جمله این اصول یکی اصل آزادی بیان است که ما در این کمیسیون بر آن تکیه داریم.

استالینست هایی که در طول این چهل سال هنوز از استالین و استالینیزم حمایت می کنند را ما به دو دسته تقسیم می کنیم: یکی آنانی که با رژیم گذشته

<sup>۲</sup> - روی مدودف، «در دادگاه تاریخ» چاپ اول تیرماه ۱۳۶۰

و اکنون نیز با رژیم کنونی همکاری داشته و دارند (در این باره در ادامه بیش تر خواهیم پرداخت)، دیگری آنانی که تعصب خرده بورژوایی و مذهبی آن ها اجازه نمی دهد تا حقایق را آن طور که هست بپذیرند. این ها در حقیقت هیچ فرقی با افراد مذهبی متعصب ندارند و حتی وجه مشترک بسیار هم دارند. اینگونه از استالینیست ها همان اندازه نسبت به استالین و ایدئولوژی استالینیستی تعصب دارند که مسلمان ها نسبت به دین و محمد و علی و حسین و... (یا مسیحی ها نسبت به عیسی مسیح) و کلاً پدیده خدا دارند. دلیل آن هم این است که هر دو عموماً پایگاه طبقاتی خرده بورژوایی دارند. لذا استالینیست ها از نظر اخلاقی هم به مذهبی ها بیش تر شباهت دارند تا به اخلاق کمونیستی. به این معنا که در اخلاق مذهبی خرده بورژوایی، باور را نمی توان به سئوال کشید؛ بلکه باید بدون چون و چرا پذیرفت. لذا بحث هم معنایی ندارد؛ یا باور داری و با ما هستی و یا باور نداری و دشمن ما هستی! مانند استالین که می گفت آن هایی که با ما نیستند "دشمن خلق" هستند.

استالینیزم هم در برابر تروتسکیزم دقیقاً از همین اخلاق پی روی می کند. از اینرو است که مثلاً آقای حسین سلیمانی کتاب های تروتسکی که نشانگر درک او از شرایط هر مقطع از تاریخ انقلابی روسیه است را «علیه» استالین می بیند و او را در ردیف خروشچف و امپریالیزم آمریکا قرار می دهد. این برخورد موقعی چهره یک فاجعه به خود می گیرد که او می گوید «استالین مانند هر انسان دیگری خالی از اشتباه نبود». منظور این است که کشتار هزاران هزار انسان انقلابی در شوروی و سایر کشورهای جهان تنها یک اشتباه بود. در دادگاه های بورژوایی هم حتی کشتن یک فرد را به حداقل دو نوع تقسیم می کنند: عمدی و سهوی. اما حتی آن دادگاه ها هم نمی گویند که

زندان و تبعید و شکنجه و اعدام هزاران هزار تن انسان (اکثراً کمونیست) یک اشتباه می تواند باشد.

مسأله در اینجا زمانی عمیق تر می شود که حسین سلیمانی در کامنت خود اضافه می کند که: «استالین مانند هر انسان دیگری خالی از اشتباه نبود، همانگونه که لنین نبود». تو گویی اگر این جنایات را لنین انجام داده بود، ما امروز باید از او دفاع می کردیم!!! این است دید و تعصب مذهبی! در حالی که در فرهنگ انقلاب سوسیالیستی ما هیچکس را خدا نمی دانیم. این دو معنی دارد: یکی اینکه ما هیچکس (حتی مارکس) را مبرا از اشتباه یا غلط نمی دانیم، زیرا ما مثل مذهبپون ایدئولوژی نداریم؛ ما معتقد به تحلیل های علمی هستیم و از این جهت مارکس را قبول داریم که در تنوری هایش از روش های علمی استفاده کرده و این تنوری ها همیشه قابل تغییر داده شدن و متناسب تر شدن با شرایط می باشد و مثل آیه قرآن بی چون و چرا ابدی نیست؛ با چون و چرا، با انتقاد و تحلیل های علمی قابل بهتر شدن و ماندگار شدن است. دوم اینکه ما مسائل را سیاه یا سفید نمی بینیم. به این معنا که ما نمی گوئیم چون لنین است پس هر کاری کرده و یا هر چه نوشته همه اش را باید بی چون و چرا پذیرفت. حتی خود لنین هم اعتقادات و نوشته های خود را مورد انتقاد قرار داده است و با اشتباهات خود برخورد کرده است؛ تروتسکی هم همین طور! اما برای استالینیست ها و مانونیست ها استالین و مانو «خدا» هستند و لنین؟! فقط اسم اش را قبول دارند تا زیر سایه ی اسم او تروتسکیزم را که یک «اهریمن» می دانند نابود کنند. این طور سیاه و سفید دیدن، برخوردی ایدئولوژیکی (یعنی غیر عملی) است. در روش علمی یک نظریه به بوته ی آزمایش گذاشته می شود و درست یا غلط بودنش در عمل (در

پراکسیس) ثابت می شود. لنین و تروتسکی هم اشتباهات خود را با این روش تشخیص داده و به رفع آن ها پرداختند. ما با نظرات و تنوری های مخالف دشمنی نداریم و آن ها را به بحث می گذاریم؛ ما شاید هرگز با هم صددرصد موافق نباشیم در نتیجه این عمل است که درستی یا نادرستی یک نظریه را قبول یا رد می کند. در نتیجه، ما در مقابل عملکردها موضع می گیریم و در این حالت هم معتقدیم که برای اثبات نظر خود باید از دموکراسی کامل استفاده کنیم، بدین معنا که ما معتقد به تحمیل نظرات خود نیستیم و معتقدیم بهترین نظریه ها ( که ممکن است نظریه ما نباشد) از درون برخورد دموکراتیک و آزادانه نظرها به همدیگر بیرون می آید.

جالب اینجا است که آرش آذر/آرش دوست حسینی در اینجا می گوید: «البته زبان پولمییک زبان تلخی است... به ادبیات فقر فلسفه و آنتی دورینگ دقت کنید.» با این الفاظ می خواهد اول خودش را یک انسان فهمیده نشان دهد و خواننده را به کتاب های «فقر فلسفه» و «آنتی دورینگ» حواله می دهد که هیچ ربطی به نوشته ی تراب ثالث ندارد. هنر استالینیست ها به این است که چیزهایی که به همدیگر ربط ندارند را با زور و کلک و حقه بازی هم شده ربط بدهند. لذا ما مجبوریم تا آرش آذر را مسنول صد در صد اعمالش بدانیم، زیرا او درک می کند که برخوردهای شخصی توأم با توهین، افترا و دروغ در واقع ناشی از فقر فلسفه ی خودش است و در آن لحظه تا حدودی برخورد خود را تغییر می دهد. بحث ما در کمیسیون این است که چرا این شخص از ابتدا نباید بتواند برخورد سالم داشته باشد. او می گوید، کسی است که تراب ثالث را خوب می شناسد و برای او کلی کار کرده است. این دیگر خیلی بدتر است.

آرش آذر در حین ارتباط رفقانه با تراب ثالث، به محض اینکه چند نفری در صفحات فیسبوک خود یا دیگری شروع به پرداخت نظرات شخصی خود در رابطه با کامنت تراب ثالث می کنند و در باره اینکه منظور این رفیق از آن کامنت چه بوده است را بدون پرسیدن از او دانسته و علم غیب دارند، آرش آذر بلافاصله و بدون هیچ تردیدی و بدون اینکه از تراب ثالث در مورد مسأله‌ی پیش آمده سنوال بکند به جبهه‌ی حمله کنندگان می پیوندد. این جای بسیار تأسف است. طبق حرف های آرش آذر او می بایستی کسی می بود که به دیگران می گفت تا به قول معروف «یواش تر برو با هم بریم!» و آنقدر زود و بدون مطرح کردن موضوع با شخص تراب ثالث این نبرید، نوزید و نپوشید. برازنده شما نیست! اما متأسفانه آرش آذر با جریان آب برده می شود و این، در حالی است که هنوز هم تراب ثالث را به دروغ «رفیق خود» می نامد. چرا ما پیش از شنیدن و آشنا شدن به اصل مطلب آنقدر زود باید نتیجه گیری کنیم؟ اصلاً چرا ما فکر می کنیم که کسی حق اشتباه کردن ندارد؟ به عبارت دیگر اگر کسی را قبول داریم چرا باید فکر کنیم که او باید همیشه درست بگوید و حق اشتباه کردن ندارد؟ مگر تراب ثالث خداست؟ مگر تروتسکی، لنین یا انگلس، مارکس خدا بودند؟ چرا تراب ثالث باید تمام حرف هایش درست باشد (از نظر ما) تا ما حرف هایش را گوش کنیم و بپذیریم؟ مگر تحلیل و نظریه از خصایص انسانی نیست؟ و مگر انسان اشتباه نمی کند؟

مهرزاد دشتبانی و محمد غزنویان هم دو تن دیگر از این جمع بودند که برخورد اسفبارشان بی شباهت به بقیه نبود. مثلاً محمد غزنویان هم به رفیق



تراب ثالث توهین می کند و هم به او نسبت دروغ می بندد. این عده نه تنها در یک حمله مشترک به تراب ثالث شرکت کردند، بلکه در صفحاتی مانند صفحه فیسبوک کوروش سلحشور که رفقای ما دخالت کرده و جواب آن ها را دادند، این رفقا را حذف و بلوکه کردند. در حالی که رفقای که به برخورد به این چند نفر پرداختند، به هیچ وجه به منظور دفاع از تراب ثالث بلند نشده بودند، بلکه صرفاً به برخورد خصمانه و بی اساس آن ها که متکی به نه حقیقت که به حدسیات آن ها بود، پرداختند.

و اما می رسیم به شخص هژیر پلاسچی. ما در این کمسیون امیدواریم که علاقمندان به این بحث وقت گذاشته و نوشته او را که ما در این مقاله مستقیم و کامل گذاشته ایم بخوانند. می گوید که این شخص نویسنده و ایدئولوگ است و نوشته هایش خواننده دارد. ما از خوانندگان و طرفداران او می خواهیم که نوشته او را برای ما به فارسی ترجمه کنند، زیرا تنها مطلبی که از نوشته او دستگیر ما شد، مزاح تلخ توأم با توهین و افترا و دروغ بود. یک کمدین ورزیده که می خواهد یک فکاهی بگوید - به ویژه کمدین های سیاسی - تمسخر را از درون مطالب فرد مورد نظر بیرون می آورند و آن را به مزاح بیان می کنند، نه اینکه خود طرف مورد انتقاد را به تمسخر بکشند و با برخوردی بس رذیلانه و به افترا موضوع را کش داده و تبدیل به یک پست بلند فیسبوکی می کنند، تا نشان دهند که آن ها هم صاحب نظر هستند. هژیر پلاسچی که ظاهراً یک صاحب نظر سیاسی است برای شکل دادن به مزاح تلخ خود از برنامه های نتاثر بورژوازی به جای منطق کمونیستی خود کمک می گیرد و کامنت تراب ثالث را به «دایی جان ناپلئون» و «شرلاک هلم» ربط داده و در نتیجه به نظر خود، یک طنز به اصطلاح خود-تمسخرآمیز می دهد. او که نویسنده و

نظریه پرداز است، قاعدتاً نمی تواند مفاهیمی را که تراب ثالث به کار برده اشتباه درک کرده باشد. لذا ما در اینجا ناگزیریم که او را به جرگه بی اعتبار کلاس هایی سیاسی بیافکنیم مانند توده ای ها، اکثریتی ها یا «حزب چپ» که آگاهانه و عمداً به دنبال خاک پاشیدن به چشم نیروهای شناخته شده انقلابی هستند، تا در این راستا پیشروی کارگری را به گمراهی بکشند (و یا شاید هم خوشرقصی است برای امسال حسن مرتضوی و یا فرج سرکوهی). این عناصر از روشنگری در مورد مسائل روز سیاسی ایران وحشت دارند چون می دانند که در نتیجه این امر، ماهیت حقیقی اشان فاش می گردد و آنان دیگر نمی توانند به روش کار گمراه کننده خود ادامه دهند و باید با واقعیت ها برخورد کنند.

بهترین حرفی که هژیر پلاسچی می زند و با آن ماهیت خود را به روشنی بروز می دهد، این جمله است: «راستش شعله جان این که اینقدر «دموکرات» شده ایم که حتا در قبال چنین اظهارات مشعشعی قائل به برخورد نظراتیم خودش به اندازه ای کافی جذاب است.» او با گذاشتن واژه دموکرات در گیومه «»، میزان اعتقاد خود را به دموکراسی انقلابی کارگری و آزادی بیان به وضوح نشان می دهد. او نشان می دهد که اعتقادش به حق آزادی بیان بستگی دارد به اینکه گوینده چه کسی باشد. به عبارتی دیگر او حوصله رعایت حق آزادی بیان و دموکراسی انقلابی کارگری را ندارد؛ او با اصل اول سوسیالیزم انقلابی/کمونیزم انقلابی مسأله دارد (یا به قول توده ای ها زاویه دارد). او کسی است که به مخالفان خود حق بیان نمی دهد. در حالی که حق آزادی بیان در دموکراسی انقلابی کارگری نه برای موافقان که برای مخالفان و نظرات مختلف است. در غیر این صورت، اصل آزادی بیان معنا و مفهومی پیدا نمی کند.

در دموکراسی سوسیالیستی، اصل آزادی بیان این امکان را به همه جناح‌های سیاسی (حتی بورژوازی) می‌دهد تا بدون ترس از جان خود، نظرات خود را رو به سوی کل جامعه اعلام کنند. این اکثریت جامعه است که تصمیم می‌گیرد از چه نظریه‌ای پیروی کند و باز هم در این شرایط اکثریت حق تمسخر، توهین، تهمت، افترا و تهدید جانی مخالفین خود در اقلیت را ندارد. در دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا جریانات سیاسی و اجتماعی حق دارند که در تمام تصمیم‌گیری‌ها شرکت مستقیم داشته و نمایندگان خود را به مجلس مؤسسان بفرستند. مفهوم مجلس مؤسسان دقیقاً در ارتباط با این آزادی بیان و حق داشتن نظرات مختلف است. در مجلس مؤسسان، دوران گذار (در دوران دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا) تمام اقلیت‌ها و اکثریت سیاسی جامعه حق دارند نماینده داشته باشند و با نظرات هم برخورد کنند و از درون این برخورد است که اکثریت سالم و پویا می‌تواند بیرون بیاید.

برگردیم به موضوع این مقاله، اما متأسفانه این مسأله در اینجا خاتمه نمی‌یابد و ما لازم می‌دانیم که به برخورد منبع این همه جنجال بی‌اساس، یعنی فرد حسن مرتضوی هم بپردازیم. حسن مرتضوی ظاهراً در ایران کلاس‌های آموزش «مارکسیزم» دارد. بیان کردن این موضوع در این مقاله اهمیت خاص خود را دارد.

در ایران تنها جریانی که آشکارا فعالیت به اصطلاح مارکسیستی دارد، حزب توده است. حزب توده بیش‌ترین افراد تحصیل‌کرده را دارد که مشغول ترجمه، چاپ و انتشار کتاب‌های کلاسیک و نیز انتشار کتاب‌های نویسندگان خود می‌باشد. به این بیان که در دورانی که ابعاد دیکتاتوری این رژیم نامحدود

بوده و رژیم سرمایه داری ایران از ایجاد هیچگونه سرکوب، خفقان، زندان، شکنجه و مرگ و اعدام کوتاهی نمی کند؛ در دورانی که هر گونه مخالفتی با این رژیم سرمایه داری عقب افتاده و وابسته به امپریالیزم بی جواب نمی ماند، استادان توده ای کتاب های مارکس را در انتشارات خود به فروش می گذارند و آقایانی مانند حسن مرتضوی و فریبرز رئیس دانا کلاس های آموزش مارکسیزم دارند و سمینار و مصاحبه ای اینترنتی می گذارند. آیا تا کنون به روی این مسأله تعمق کرده اید که چطور چنین چیزی امکان پذیر است؟ چه دلیلی دارد که اینگونه افراد تنها کسانی هستند که می توانند آزادانه علیه جمهوری اسلامی سخن گفته، نوشته و تدریس کنند؟

به عقیده ما هیچ چیز عجیبی نیست. رهبری حزب توده در این دوره از خیانت خود، تنها به لو دادن جوانان انقلابی و از جان گذشته دوران انقلاب به رژیم خمینی بسنده نکرده است، بلکه همواره در طول بیش از ۴۰ سال مستقیم با وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی همکاری داشته و در طرح های سرکوب رژیم حضور فعال داشته است و تشکیل «محور مقاومت» از طرف خود حزب توده دقیقاً برای مخفی کردن این واقعیت است.

گذاشتن کلاس های آموزشی و ایجاد انتشارات کتاب های مارکسیستی نیز از جمله تله های حزب توده در به دام انداختن جوانان و نیروهای انقلابی و کارگران پیشرو است. نمونه این را ما در اظهارات سپیده قلیان دیدیم که می گفت در هنگام دستگیریش، تمام کتاب های او را نیز به عنوان مدرک علیه او ضبط کرده و بردند. او می گفت کتاب های او کتاب هایی بودند که در کتابفروشی ها (ما اضافه می کنیم کتابفروشی های توده ای و اکثریتی) آزادانه

بفروش می رسند و سپیده قلیان می گفت، نمی تواند بفهمد که چگونه داشتن این کتاب ها جرم دارد!

ما به این می گوئیم پلنیک توده ای! توده ای ها با این تاکتیک کسانی مثل سپیده قلیان را به دام رژیم جمهوری اسلامی می اندازند!

ما در مورد حسن مرتضوی چگونه به این نتیجه رسیدیم که او نیز مانند رئیس دانا باید توده ای در خدمت رژیم باشد؟ از آنجا که حسن مرتضوی کلاس های مارکسیستی دارد، اما هرگز اولین اصل در انقلاب سوسیالیستی را که اصل آزادی بیان است، در صفحه فیسبوک خود تبلیغ نمی کند. او هرگز به کسانی که در پی کامنت رفیق تراب ثالث، شروع به توهین به این رفیق می کنند (مثل فرج سرکوهی) برخورد نمی کند و حق آزادی بیان در عمل را نشان نمی دهد. اگر هشیارانه به هر یک از این نکات توجه کنیم می بینیم که مهره ها یکی یکی در جای خود قرار می گیرند. حسن مرتضوی مزورانه در این باره سکوت می کند در حالی که اقمار فیسبوکی اش به ناگهان شروع به شبیخون زدن می کنند.

ما در پایان کامنت ها، یعنی پس از بلوکه شدن سه رفیق، در صفحه ی فیسبوکی جناب آقای کوروش سلحشور، به کامنت های شخص حسن معارفی پور هم در این باره دست یافته و در انتهای همه کامنت ها آوردیم که خوانندگان در جریان باشند. البته رفقای بلوکه شده طبیعتاً به این پاسخ ندادند، ولی ما در کمیسیون در بخش جمع بندی و نتیجه گیری مختصر به او خواهیم پرداخت.

ما از خوانندگان این متن می خواهیم که در مورد نکات زیر با دقت و بدون تعصب برخورد کنند، زیرا مقصود «خراب کردن» افراد نیست، بلکه تمیز دادن

ماهیت استالینیزم از ماهیت انقلابی است. منظور درک بهتر از شرایط سیاسی ایران و پایگاه طبقاتی عناصر فعالی است که در میان جامعه نقش تعیین کننده دارند و در واقع بر روی روند پیشرفت پیشروی کارگری می توانند تاثیرگذار باشند.

۱- داشتن مجوز برای ترجمه، چاپ و فروش آثار کلاسیک مارکسیستی (مارکس، انگلس، لنین، تروتسکی و...) در شرایط خفقان کنونی چگونه ممکن است زمانی که مدافع حقوق کودکان را سال ها به زندان می اندازند و یا مدافع حقوق حیوانات را دستگیر کرده و بازداشت می نمایند و یا یک مادر و دختر را به جرم پخش کردن گل در روز زن دستگیر و زندانی می کنند که هنوز هم آزاد نشده اند. آیا غیر از این است که این کتاب ها با اجازه ی خود رژیم در دسترس همگان قرار می گیرد؟

۲- تمام آثار کلاسیک را عموماً مترجمینی ترجمه می کنند که آگاهانه و یا ناآگاهانه با حزب توده همکاری می کنند. در نتیجه با توجه به نکته (۱) این سوال پیش می آید که آیا واقعا می توان به محتوای این ترجمه ها اطمینان کرد؟! به عقیده ما نه! به عقیده ما این ترجمه ها را باید با شک و تردید نگاه کرد، زیرا در رژیم سرمایه داری ایران، هدف از چاپ و انتشار اینگونه کتاب ها ایجاد گمراهی در تنوری های انقلابی و شناسایی آنانی است که این کتاب ها را خریداری می کنند، افرادی مانند سپیده قلیان که از دو جهت ضربه می خورند: یکی با آموزش مفاهیم غلط و دیگری صرف داشتن اینگونه کتاب ها که مشکل امنیتی ایجاد می کند.

۳- از طرف دیگر با چاپ چنین آثاری در ایران، توده ای ها، اکثریتی ها (حزب چپ) به جریانات چپ خارج کشور مانند حزب چپ آلمان، حزب چپ

سوند، حزب کمونیست کوبا، یا جریان چاوز(مادورای امروز) در ونزولا و یا ساندینست ها در نیکاراگونه و کلیه‌ی جریان‌ات چپ بین‌المللی، اعم از استالینیست‌ها و تروتسکیست‌ها، اینطور وانمود می‌کنند که رژیم سرمایه‌داری ایران ضدامپریالیزم است. در نتیجه در سایه‌ی این موهبت‌های توده‌ای‌ها و اکثریتی‌ها رژیم جمهوری اسلامی ایران می‌تواند در کوبا مسجد برپا نماید.

## جمع‌بندی و نتیجه‌گیری کمیسیون

همان طوری که در ابتدای این مقاله گفتیم، هدف ما در کمیسیون مطرح کردن مسائلی است که غالب نیروهای انقلابی به سادگی از کنار آن‌ها گذشته و به اهمیت و نقش مخرب این مسائل بها نمی‌دهند. این امر باعث شده تا نیروهای ارتجاعی بوروکرات دست خود را باز دیده و در جاهایی نقش خود را بازی کنند که می‌تواند بزرگ‌ترین ضربه‌ها را به جنبش انقلابی پیشروی کارگری و نیروهای مترقی انقلابی بزند، مثل شناسایی و لو دادن این نیروها. ما می‌خواهیم که نیروهای انقلابی با دقت و ذکاوت دقیق‌تر به مسائل اطراف خود نگرسته و آگاهانه کنترل را در دست داشته باشند و گول این عوامل مرتجع رژیم را که در لباس انقلابی ظاهر می‌شوند، نخورند.

ما در کمیسیون، پس از بررسی صفحات فیسبوک این افراد متوجه شدیم که اغلب آن‌ها در ارتباط با شخص حسن معارفی پور هم هستند. کسی که ما در میزگرد کمیسیون با رفیق بهروز رضوانی، ماهیت فالانژ بودن او را نشان دادیم (این مطلب هم اکنون بر روی سایت کمیسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری قرار دارد.) حسن معارفی پور همچنین در

حرف هایش ارتباط (مستقیم یا غیرمستقیم) خود را با «حزب چپ» و «کمیته عمل سازمانده کارگری» آرام نوبخت (سروش) بیان کرده است. به بیانی دیگر، حسن معارفی پور به عنوان یک لمپن و فالانژ از حزب چپ توده ای/اکثریتی و دارودسته فرصت طلب اکثریتی آرام نوبخت/مازیار رازی تغذیه می کند. از اینرو برخورد خصمانه این افراد به کامنت رفیق تراب ثالث و رفقای ما و بلوکه کردن این رفقا روده ای دراز دارد و ما در این رابطه در نوشته های قبلی به تفصیل توضیح داده و نوارهای صوتی را هم در توتیوب گذاشته ایم.

ما عملاً می بینیم که روش کار این افراد به ویژه حسن معارفی پور شباهت بسیار زیادی به روش کار و برخورد علیرضا بیانی و آرام نوبخت دارد. اضافه بر این ما شاهد دفاع آن ها از جریان آرام نوبخت هستیم و آن هم پس از اینکه همگان در فیسبوک شاهد روش برخورد مازیار رازی، علیرضا بیانی و آرام نوبخت با رفقای این کمیسیون بودند.

امروز اما می بینیم که این فالانژهای قداره بند، تار و پودی تنیده و با کمک بی بی سی و اسرانیل بالاخره توسط پورژوازی به بازی گرفته شده اند. تلویزیونی به راه انداخته اند و در افغانستان، دفتر «کمیته کارگری افغانستان» (و سایت اشان [khatekargati.wordpress.com](http://khatekargati.wordpress.com)) می زنند و با کار علنی این کمیته، همان ضربه ای را به جوانان مبارزه افغانی می زنند که انتشارات کتاب حزب توده در ایران به سپیده قلیان زد.

ما از این طریق به پیشروی کارگری ایران که خواهان انقلاب سوسیالیستی هستند هشدار می دهیم که با هشیاری کامل با این قبیل افراد لمپن و فالانژ برخورد کرده و در فعالیت های خود اصول مخفی کاری را کاملاً رعایت کنند.



پیشنهاد ما به پیشروان کارگری انقلابی ایران در رابطه با خیزش آبان ۱۳۹۸ این است که با سازماندهی سراسری هر چه سریع تر خود، از اینگونه خیزش های بدون رهبری جلوگیری کرده و نیروی توده ها را درون یک تشکیلات انقلابی کارگری جهت بدهند تا وقتی توده های آماده به مبارزه به خیابان ها می ریزند، با یک سرکوب جانکاه از جانب رژیم برخورد نکرده و توان تدافعی داشته باشند و مبارزه را تا سرنگونی رژیم سرمایه داری ایران و برچیدن کل نظام سرمایه داری ادامه دهند. در غیر این صورت، رژیم که از نظر اقتصادی در لبه‌ی پرتگاه قرار دارد، به اقداماتی برای حفظ قدرت دست می‌زند که کمر اقتصادی توده های تحت ستم را باز هم بیش تر می شکند (و این به معنای بی اهمیت کردن از دست رفتن فرزندان، پدران و مادرانی نیست که به دست رژیم جنایت پیشه به انواع روش ها کشته می شوند).

سیاستی که رژیم در مورد قیمت بنزین پیاده کرد، بخشی از سیاست جهانی سرمایه داری گلوبالیزه شده است. نکته قابل ملاحظه و یکی از درس های احتمالی ای که از خیزش آبان ماه می شود گرفت این است که رژیم با آمادگی کامل (یعنی با نیروهای نظامی زرهپوش و اسلحه گرم) بلافاصله وارد سرکوب شد. تو گویی که می دانست که روز بعد از بالا بردن قیمت بنزین، کشور شلوغ خواهد شد. لذا می توان این طور نتیجه را گرفت که یکضرب سه برابر کردن بنزین به معنای بیرون کشیدن عمدی مردم جان به لب رسیده است. نکته اساسی در اینجا این است که سواى اینکه چه عواملی، این افشار تحت ستم را به خیابان کشید، دعوت نیروهای سیاسی و افراد شناخته شده برای شرکت در این تظاهرات بدون داشتن یک حزب و یک سازماندهی سراسری، در واقع جنایت بود. زیرا دقیقاً همان چیزی بود که رژیم می خواست. همانطور هم شد!

به گزارش خبرگزاری «رویترز» آمار کشته شدگان امسال حدود ۱۵۰۰ نفر می‌باشد. این روش کار، به معنای قدرت نمایی رژیم در برابر مردم بی دفاع است. تا اینجا این مبارزه مسلماً به ضرر توده های تحت ستم تمام شده است (مثل ده سال پیش سال ۱۳۸۸). از این جهت است که داشتن حزب پیشروی کارگری، برنامه انقلابی، استراتژی سوسیالیستی برای سرنگونی رژیم و برچیدن کل نظام سرمایه داری باید در برنامه باشد، تا قیام قدم به قدم و با برنامه حرکت کرده و توانایی مبارزه با نوکران رزهپوش رژیم را داشته باشد و مسئولانی داشته باشد تا نیروهای سرکوب را زیر نظر داشته و جواب گلوله را با گلوله بدهند، به معنایی دیگر تنها نیرویی که می تواند با نیروهای ضربت رژیم در بالای بام های ساختمان ها که با دوربین به مغز تظاهرکنندگان شلیک می کنند، نیروی سازماندهی شده ی انقلابی که با برنامه قبلی و مسلح به میدان مبارزه با رژیم می آید و تا پایین کشیدن رژیم و برانداختن نظام سرمایه داری و پایان رساندن انقلاب سوسیالیستی در میدان مبارزه باقی می ماند. یعنی این طور نباشد که این همه مردم تحت ستم برای یکی دو هفته به خیابان ها بریزند و با سرکوبگران مقابله کنند و بعد با شکست برخورد کرده و بروند در خانه هایشان و دو باره در مقطعی دیگر بیرون بیایند و دو باره به مبارزه پردازند.

در این تظاهرات اخیر، کمبود رهبری یک حزب پیشروی کارگری به خوبی محسوس بود و ما تمام کسانی را که توده مردم بی برنامه و بی دفاع و بی پشتوانه را تشویق به بیرون آمدن و مبارزه کردند، تقبیح می کنیم و معتقدیم تا زمانی که پیشروی کارگری و نیروهای انقلابی با برنامه ای سراسری و استراتژی انقلاب سوسیالیستی توده تحت ستم را رهبری نکند،

استفاده از احساس جریحه دار مردم برای بیرون کشیدن آن ها به خیابان ها از طرف هر گروهی که باشد خیانت و جنایت محض است. حتی اگر همگی مردم هم مثل سال ۵۷ بیرون بریزند و رژیم را هم سرنگون کنند، بدون داشتن رهبری انقلابی و استراتژی انقلاب سوسیالیستی، باز هم مثل انقلاب ۵۷ امپریالیزم با کمک ارتجاع داخلی انقلاب را به شکست می کشاند. این بار این انقلاب باید آگاهانه و متکی به برنامه و استراتژی انقلاب سوسیالیستی با همراهی پیشروی کارگری و انقلابیون متعهد و صادق و وفادار به دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا به مورد اجرا گذاشته شود. لذا اگر تجربه ۵۷ تکرار گردد باید خاطرنشان ساخت که آنگاه انقلاب بعدی ممکن است باز هم ۴۰ سال دیگر به عقب بیفتد. وقتی انقلابی به شکست می انجامد برای توده های تحت ستم سال ها و نسل ها طول می کشد تا به رهبرانی از میان خود اعتماد کرده و دوباره بلند شوند.

این بحثی مفصل است که در این مقاله نمی گنجد، ولی لازم بود که در پایان این جمع بندی، ما موضع کمیسیون را به طور مشخص در این باره روشن می کردیم. باشد که با این روشنگری ها و بحث ها بتوانیم پیشروان کارگری و انقلابیون طبقه ی کارگر را تا حدودی با اهمیت و خطر بوروکراسی خرده بورژوازی درون احزاب و سازمان ها (حتی درون تشکلات و سازمان های کارگری) و نیز عناصر فعال آن ها آشنا کرده و هشدار داده باشیم.

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: [yasharazarri@gmail.com](mailto:yasharazarri@gmail.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری